

یک چنین چیزی با این صورت اتفاق نمیافتدوا این یک دور و تسلسل کاذبی بود که ما تویش افتاده بودیم. خودبندۀ که دارم این حرفها را میزنم، بعداً زالهای که توی این دستگاه کارکرده بودم، اوائل اینطور فکر نمیکردم، یواش بیواش من هم یک "اینسترومیت" یک وسیله‌ای شدم از همان نوع و در همین جلسات راجع باینکه رسالت ما چه باید باشد (ممکنست اختلاف نظر با همکارها پیدا میکردیم که این یک چیزی میگفت، من یک چیزی) ولی طور کلی این حق را بخودمان داده بودیم که ما باید این تصمیمات را بگیریم و این یکی از گرفتاریها بود که من نمیدانم آیا واقعاً این ما بودیم که نشسته بودیم، این فکرها را میکردیم، یا مدیرعامل سازمان که با هیئت دولت، هیئت حاکم ایران ارتباط داشت، از جائی الها ماتی میگرفت که وقتی عنوان میکرد ما با این بحث‌ها میپرداختیم.

سؤال: خیلی خوب آقای دکتر محمودی، حالابینیت تلویزیون ملی ایران، این بچه غول، که بعد، آنطور که شنیدم، از نظر گسترش و پیشرفت‌های فنی ما دو میلیون کشورشده‌یم، بعد از زاپن در آسیا دنیا ۲۰۰ مد و داردشروع به رشد میکند، بهمراه این رشد با یدمسائل مدیریت، تصمیم‌گیری و اینکه کجاها مسائل حل و فصل شود، طبیعتاً همراهش خواهد بود و مطرح خواهد شد. سیر تصمیم‌گیری و سلسله مراتب تصمیم‌گیری در سازمان تلویزیون ملی ایران، که بعد شدرا دیو تلویزیون ملی ایران، چطور بود؟ دستورات، اگر دستوراتی بود، درجهت‌کلی از کجا میرسید، چطور پیش میشد، چه کسانی، چه گروه‌هایی، چه سازمان‌هایی، اگر وجود داشت، ناظر بر اجرای اینها بود، یا اگر نداشت، چه تضمینی برای اجرای اینها بود؟

دکتر محمودی: آقای نیکذات خلاصه بگویم و بعدش یک مقداری توضیح میدهم. علیرغم تمام کوشش‌هایی که برای سینماها، آموزش کارمند، بورس‌های تحصیلی، گرفتن بمهترین مشاورین خارجی از سازمان‌های شناخته شده دنیا، مثل "آرتور دولیتل اینترنشنال" در کمبریج ماساچوستس که در این مسئله "دلیگیشن آف آثاریتی"، دادن اختیار، مسئولیت قبول کردن، سازمان بكلی به شبکه‌های تقسیم شدن، اداره مالی، اداره، که هم‌در روی کاغذ نجا مشد، بنده که اخرونی این اطیم در سازمان بعنوان معاون سازمان درواحد بین‌المللی و استراتژیک سازمان بود، برای اینطور کارها به جرأت میتوانم بگویم که با تمام این کوششها، با تمام حسن نیتی که مدیرعامل سازمان در اجرای این کارها داشت (دلیلش را خواهم گفت که چرا نشد) هیچ فردی مرکز تصمیم‌گیری و نوع تصمیم‌گیری از روزیکه سازمان تلویزیون ملی ایران صاحب هفتاد هشتادتا کارمند بود، نبود. (پایان نوار ۲ ب)

آقای دکتر محمودی : بله آقای نیکذات همانطور که گفتم علیرغم همه این کارهایی که انجام شد ولی نوع تصمیم گیری و عملیاتی که میشد از آنزمایی که سازمان کمتر از صد نفر کارمند داشت برای هر کاری می باشد بمدیرعامل سازمان مراجعه بشود که ایشان زیر یک سند مالی را اداره بکند یا ارتقای یک کارمندی را تصویب بکند ، در اواخر که یک سازمان بزرگ که قبله ۱۰۵ نفر کارمند داشت وحالا به هشتاد و نفر رسیده بود و مراکز تصمیم گیری و قدرت در تما مملکت وکل سازمان روی کاغذ پراکنده شده بود و حتی روی کاغذ این اختیارات داده شده بود ، بجرات باید بگوییم و خیال میکنم که اشتباه نکنم که در این زمان هم تصمیم گیری درست دقیقاً " بهمان صورتی بود که در سال ۱۳۴۵ و ۴۶ انجام میشد ، دلیل این نبود که مدیر عامل سازمان که خودش این کوششها را میکرد و با هزینه و خرج این کارها انجام میشد معتقد به اینکار نبود ، فرهنگ سیاسی و اداری مملکت بصورتی بود که در کل سازمانهای مملکت و هر قدر شما نزدیکتر به مراکز بالای تصمیم گیری بودید این را کاملاً حس میکردید که از مسئول یک سازمان مقام بالاتر که در این مورد ممکن است نخست وزیر مملکت باشد یا وزیری باشد یا خود شخص شاه مملکت بود ، عملاً انتظار نداشتند که از رضا قطبی مدیر عامل سازمان بخاطر اینکه دیشب خبری از شبکه دوم پخش شده که در آن یا اسم اشتباهی بود که مصلحت نبوده ، در این زمینه نمیتوانست قطبی هیچ کسی را متقادع بکند که این مسئله حتی مربوط به مدیر شبکه دوم نیست ، اگر کسی سوال دارد از مدیر خبر آن ساعت آن شبکه بپرسد ، بلکه این مقامات بالا از شخص رضای قطبی میخواستند که این اتفاق چرا افتاده یا فلان موسیقی ، اگر گروههایی بودند که روی آن نظر داشتند ، از ایشان میپرسیدند ، اینکاری نبود که یک سازمان بتواند بعنوان یک جزیره در یک مملکتی که نظامات با این شکل است و هر میانصورت است ، از بالا تصمیم گیری میشود و از بالا دستور داده میشود ، از بالا بازخواست میشود ، یک کسی بتواند اینکار را بکند و آقای قطبی با تمام حسن نیت بدون اینکه حتی آگاه باشد عملاً اینکار را میکرد ، یعنی خود من هم این اشتباه را میکردم در صورتی که تمام نظامات ترفیع کارمند را هیچ سازمانی در مملکت و حتی ارتش با این دقت نداشت که چگونه باید یک کارگردان ۲ کارگردان ۱ بشود یا بر عکس ، اینقدر خدمت باید کرده باشد ، این مقدار برنامه باید ساخته باشد ، کارش باید اینطور باشد . اینکار را مدیر بلا فصل او انجام میداد و ورقه را پر میکرد و میفرستاد و هیئتی در واحد خودش بررسی میکردند و میرفت با مور اداری سازمان ، آن نظامات را بازتابیق میداد همه اینها درست بود و میباشد کار انجام بشود ولی باز این میرفت تا مدیر عامل سازمان که گاه اینها را رد میکرد و گاه قبول میکرد ، گاهی نمی شناخت اگر زیر اینرا امضاء نمیکرد ، نه مدیر امور اداری سازمان اطاعت

میکرد این دستور را ونه امور مالی سازمان پرداخت میکرد و این گرفتاری بدلیل این بود که ولو شما میخواستید اینکار را بکنید چون این مسئولیت بگردن تو بود و تو مورد بازخواست بودی این سیستم آدم را طوری بار میآورد که باید خود شما در جریان همه امور باشید ، همه تصمیمات غلط یا درست را خودت بگیری که بتوانی در مقابل یک تلفن یا یک سوالی که بلا فاصله از شما میشود بتوانید پاسخ بدهید ، سیستم مملکت ولو اینکه بظاهر حتی نخست وزیر و سازمان برنامه و غیره این حرفها را میزند ، اینرا نمی پسندید که یک مدیر عامل یا یک وزیر بگوید که طبق نظمات مدرن مدیریت این سوال را که از من میکنید ۲۴ ساعت وقت میخواهم که از مسئولین بپرسم چرا اینکار شده و اگر کسی اینکار را میکرد این دلیل براین میشد که این سازمانش را نمی شناسد و آدم بیعرضه است و علاقه ندارد و نمیداند این موجب این شده بود که علیرغم همه اینکارها تصمیمات بهمان صورت و همان شکل گرفته میشد یعنی رفتن و پرونده زیر بغل زدن و از مدیرعام سازمان یک امضاء خواستن یا یک تصویب شفاهی گرفتن کار را انجام میداد نه این که شما از طریق این نظمات پیچیده اداری و این بدختانه بود و مخصوص شما هم نبود

سؤال : بسیار خوب آقای دکتر محمودی خیلی ها میگفتند که سازمان امنیت و آدمهای بیرون از دستگاه ، در تمام مراحل برنامه سازی سازمان رادیوتلویزیون دست دارند ، حتی در خارج از کشور یکنفر این سوال را ازمن کرد ، از برنا مهای خبری

و سیاسی گرفته تا برنا مهای سرگرم‌کننده که تلویزیون پخش میکرد، حتی اینقدر مشکوک بودند که انتخاب فیلمهای را هم که در تلویزیون به نمایش گذاشتند میشدو از خارج خریداری میشد به سازمان امنیت نسبت میدادند. برای بندۀ که یک خورده‌در کار برنا مه‌سازی گرفتا را بودم هیچ وقت برای من شخصاً "اینطور پیش نیا مدکه‌فلان برنا مه‌ایکه دارد ساخته میشود، یا فلان فیلمی که دارد سفارش میشود، از جای توسط کسی سفارشی بشود یا اینکه بعدش نظرتی یا کنترلی بشود، در قسمت‌های دیگر اطلاع ندارم، نظرت و کاربرد سازمان امنیت را یادگرسازمانهای امنیتی را که شاید میخواستند افکار عمومی را کنترل کنندیا با آن جهت بدنه‌نداز آن آگاهی ندارم، شما در این باره چه میتوانید بگوئید؟

دکتر محمودی: ببینید آقای نیکذات این سوالی که کردید یا نظری که دادید هم درست است و هم اشتباه، هردو قسمت را دارد، یعنی اگر فکر بکنیم ما که تشکیلات سازمان امنیت، کمیته نمایندامچه (هرچه که اسمش را بخواهید بگذرید) داشت که در روی گروههای برپا مه‌سازی، نوشته را ببینند، برنا مه را ببینند، تصویب بکنند، این نظرات را بدene، اگر فکر کنیم اینطور سیستم‌تیک" بود، این اشتباه است، چنین چیزی با یادنی نبود. ولی آنچنان هم نبود که بگوئیم هیچ رابطه‌ای وجود ندارد. سازمان رادیوتلویزیون ملی ایران هم مثل سایر دستگاههای مملکتی، با تبلیغاتی که بخصوص بعده‌از آن با سام ساواک معروف شد، که مقام امنیتی آمده بود در این مسائل امنیتی (که یادتان می‌آید) آن سالها صحبت کردند و چندی‌من برنا مه‌گذاشتند و حرفهای زدند، این کوشش را کرد، و در این کوشش موفق شد (موفق شدنش هم باعث بسیاری از مسائل مملکت شد)، که بگویید سازمان امنیت در همه‌جا حضور دارد، همه مکالمات مردم را میتواند کنترل بکند، خودشان این را می‌گفتند که کسی نبودحتی یک مقام درجه پنجم یک واحد کوچک اداری مملکت، حتی در رادیو تلویزیون که فکر نکند تلفن خانه یا تلفن دفتر او را کنترل نمیکند. من میتوانم بشما بگویم که من هم این خیال را میکرم، خیال میکرم تلفن خانه‌ام کنترل میشود، تلفن اداره‌ام هم کنترل میشود، تلفن داخلی از اطاقی به اطاقی هم کنترل میشود. این را که میگوییم نه کسی را دیدم که این کار را بکند، نه یک وقت برایم پیغا می‌آوردم که تو تلویت لفون حرفی زده‌ای، ولی این اتمسفری بود که سازمان امنیت برای اینکه حضور خودش را نشان بدهد، یا راهی که خیال بکندا فکار مردم را کنترل بکند، در تما مجاها این کار را اینها انجام دادند و گفتم، درحالیکه خیال نمیکنم چنین قدرتی داشتن و چنین کاری را میتوانستند بکنند. این عمل موجب شده بود که در کارا فرازیدن اینکه (همانطور که گفتید) کسی بآنها این مطلب را بگوید، مقدار زیادی ناخودآگاه و مقداری آگاهانه مواطن بودند که چیزی بوجود نباوردند، کاری نکنند که مبارا یک چنین گرفتاری باشد. بخصوص این که شما

میدانید درسا زمان رادیوتلویزیون ملی ایران اول چنین چیزی نبود. حتی شخص قطبی یکی از ایراداتش به رادیواین بود که این آدمها دیگر ابتکاری نمیتوانند بکنند، اگر قرا را بشنوشته اورا یکی دیگر تصحیح بکند، نواری که ضبط میشود کسان دیگری گوش بدهند و اصلاح بکنند، میگفت که مسئول این برنامه‌آن کسی است که مدیرگروه یا مدیر برنامه است، همه مسئولیت با او است و خودش هم باشد، او با این روحیه کار میکرد. ولی خودسا زمان رادیوتلویزیون ملی ایران و مقاما آن با اشتباهاتی، که گاهی بعقیده من عمدًا "بوجود آوردن و گاهی واقعاً سهوا" بود و از دست آدمها در رفت، این سیستم کنترل را که با زیبایی نوار و بازنواشی آن بود درسا زمان رادیوتلویزیون ملی ایران بوجود آورد. گروهی از بیکاره‌ترین، احمق‌ترین و بی‌سواندترین آدمهاشی که در هیچ‌جایی از وجود آینه‌استفاده نمی‌توانستند بکنند، در اطاقهای نشستند که اینها برنامه را پیش از پخش بازبینی بکنند. در حدی نبودند این آدمها که بی‌یندبه‌یک تهیه‌کننده و کارگردان بگویند که این کار را بکن یا آن کار را نکن، همینقدر که تومیدانستی محصول تودریک جائی می‌رود که یک چنین آدمهاشی این را می‌شنوند و بعدش هم احتمالاً "نودر رد" (این را می‌توانم بگویم) دستی توی اینها نمی‌برند، اما وقتی حسن بکنید که کسی آنجا نشسته، و بطوریکه شایع بود، این آدم را بطرده‌دارد با سازمان امنیت یا گزارش میدهد به مقامی درسا زمان رادیوتلویزیون، که آن رابط است با سازمان امنیت و برای تو این گزارشها می‌رود که توی برنامه‌اش اینها بوده است، ولو اینکه یقه شمارانگیرند، ولو اینکه توبیخت نکنند و چیزی نباشد، این حالت یک حالتی بود که اتمسفر خاصی در این سالهای آخر در رادیوتلویزیون بوجود آورد و بود، این بازنواشی و بازبینی برنامه‌ها (درواحدی که من کار می‌کرم نبود، چون من بکار دیگری می‌پرداختم) این واحد وجود داشت در قسمت پخش و بعدش هم که شبکه‌ها بوجود آمدند در آن گذاشتند، که اگر را بینظور شد توکه مسئول برنامه هستی و فلان. چندین بار این کار پیش آمد که واقعاً "اشتباهات بدی هم در برنامه شد، وقتی آن کسی که برنامه را ساخته بود گفتند، گفت آقا من با عقیده خودم و با افرادی که کار کرم این برنامه را ساخته‌ام، شما که آنرا پخش می‌کنید اگر ایران دیدید می‌خواستید جلوی آن را بگیرید. حتی آقا ایان روشن‌فکر مبتکر بجای اینکه دفاع بکنند از خودشان که اینرا که گفتیم با این دلیل است. مثل برایتان می‌زنم: یک برنامه‌ای در رادیو بود بعنوان شاهکار ادبیات جهان که برنامه حسن شهیار بود، این برنامه را سالهای سال ایشان داشت و در رادیو، قبل از اینکه ادبیات شود، اجرا می‌کرد، ایشان میرسد در این کارش به بررسی ادبیات یونان قدیم، در نوشه‌ها حلاحت است، دیگر شبکه‌ها بوجود آمده بودند و این در برنامه اول رادیو پخش می‌شد، روزهای سه شنبه یا چهارشنبه ساعت چهار ربع ساعت زهر، در اینجا ایشان می‌گوید که اگر سپاهیان ایران دریکی از جنگ‌های با یونان فاتح شده بودند (یا خودش نوشه‌یا از منابع خارجی گرفته بود، چون میدانستم ایشان درست و دقیقاً

اینرا نوشته بود)، اگرایرانیان در این جنگ فاتح میشدند دموکراسی درجه‌ان اقلاء" برای پانصد سال عقب میافتد، برای اینکه یونانیها (درست است که مادلمان میخواست ایران در این جنگ فاتح بشود) یک فلسفه آزادمنشی و دموکراسی داشتند و ایران با یک روحیه دیکتاتوری بود. این برنامه با یتصورت پخش میشود، جنجالی بدهد، یک از معنویت سازمان که این نوع مسئولیت‌ها را داشته با و تلفن میکند، به مدیر شبکه هم‌که آقای تورج فراز مندبودا یاراد میگیرند، آقای شهیار شما مردوطنپرستی حتی میروند برای شخص مدیر عامل که ایشان مینویسد، گزارش داده میشود میکند، ولی مدیر شبکه هم‌که آقای تورج فراز مندبودا یاراد میگیرند، آقای شهیار شما مردوطنپرستی هستی، نگذار منابع مغرض خارجی تراکول بزنند. خوب آنرا رفع ورجوع میکند. ولی وقتی کاربه بررسی میرسد، حسن شهبا ز خودش برای من تعریف میکرد (ایشان که یک آدم آزاده‌ای است که اصلاً) کاری با این کارهانداشت و یک مردانه‌بی است) میگوید آقا من منابعی داشتم و این را نوشت، احتمالاً ممکن است اشتباه بوده ولی شما که پخش میکنید وقتی اینرا دیدید میخواستید در بیا ورید. وقتی روحیه اینست که کسی که برنامه را خودش و حتی با صدای خودش اجرا میکند، وقتی که اشتباه کرد یا یک کاری را مخالف مصالح مملکت کرد، یا اینکه خودش واقعاً " فکر بگزند موافق مصالح است (این مسئله را من نمیدانم اگر یک خورده توهین آمیز به ایران بوده و یا شاید واقعیتی در آن بوده، اینرا من نمیدانم) وقتی حاضر به دفاع از آن نباشد و بگوید توکه داری این کار را میکنی جلوی آنرا بگیر، خوب آنها هم بعد از این بخودشان اجازه میدهند این کار را بکنند. این یکی از کارهای بودکه در رادیو تلویزیون میشد، چرا این کارشد؟ بعقیده من اول آن بودکه مملکتی که این تلویزیون را مادران داریم و درباره اش صحبت میکنیم با سازمانها و مملکت در آن زمان که من تلویزیون ایران را داشتم فرق کرده بود، قدرت ساواک چندی من برابر بیشتر شده بود، تطاہربا ینكه قدرت دارد بیشتر شده بود، مشکلات مملکت هم طبیعتاً بیشتر بود، یکنوع اتفاقاتی میافتا که شاید لازم بود، یک کارهای میکردن که لزوم آنرا من نمیدانم. سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران (در اوائل اشاره کردم) شاید میتوانست بعنوان یک سازمان مملکتی علیرغم مشکلاتی که سازمان امنیت که آن هم برای خودش خان گسترده‌ای دارد و میخواهد حضور داشته باشد (این همیک سازمان مملکت بوده است دیگر) بنشیند بآنها و دریک حدی معقولانه (اگر میشد، بعقیده من، شاید هم آنها منطقی نبودن که بتوانند سازمان رادیو تلویزیون معقولانه با آنها عمل بکند، شاید هم آنها ما را معقول نمیدانستند) حل بکند و یکنوع روابط سالمتری بوجود بگیر ورنده، من مثالهای بسیار زیادی دارم که مدیر عامل سازمان، بخاطر فشارهای بیجایی که روی بعضی از کارمندهای می‌آمد، حتی بعضی ها به زندان میافتا دند، حتی فشارهای بی‌معنی که روی بعضی از بُرناهای می‌آمد و قطبی مخالفت میکردند با سازمان امنیت و به افراد اجازه میدادند که شما آنچه را که میدانید درست بگنید و خودش همیشه سینه سپر میکرد و اائل خیلی راحت پیش شاه میرفت و مشکلات را میگفت و بنظر میرسید که شاه با اموافق بود و هر کدام از اینها

یک شکستی برای سازمان امنیت درسالهای اول کاربودگر یکی دوباره با ایشان صحبت کردم که اینها در این زمان درست است ولی این سازمان بعد از این دیگر با شما اینطور روبرونمیشود که شما بروید مسئله را حل بکنید، ممکنست اتفاقاتی تسوی سازمان بیفتند که دیگر شماره پیدا نکنید که بروید با شاه این را حل بکنید و ایشان دستور بدده به آن سازمان و از این اتفاقات هم افتاد، مثلاً "میتوانم بگویم (تا آنجائیکه من میدانم، در جریان شدقيقاً" نیستم) در آن فستیوال فیلمهای کودکان صحبت از این شدکه میخواستند تعدادی از کارمندان رادیوتلویزیون، فیلمبردارها و لیعهد را بدرزند، "کیدنپ" کنند، شهبانو راترور بکنند، تا آنجائیکه در داخل من شنیدم، صحبت کردم، وقتی که آبها از آسیا افتاد صحبت از این بود و همین کارها را کردند و این چیزی نبوده است، فرصتی پیدا کرد آن سازمان امنیت که به یک آدم قلدی که اسمش رضا قطبی است و میتواند مستقیم با شخص اول مملکت مسائلش را حل بکند، با یدیک جائی یک ضربه ای زد که این آدم دیگراز این کارها نتواند بکند. دیگراز آن زمان اجازه ندادند که این فیلمبرداری را که آقای قطبی میگوید برو فیلمبرداری بکن و من خواهیم شد، بیست و چهار رسانه قبل از آنکه آنجا میروند ببینند و به سینماش آویزان بکنند، بیست و چهار رسانه داشته باشد برو و دیگر جائی. یعنی اتفاقاتی افتاد که من حساس میکنم اگر روابط سالمتری سازمان از ابتدای امر با آن دستگاه پیدا میکرد، شاید با ینجا نمیکشید. شاید هم بدلیل جهل من نسبت با این مسائل و این سازمان امنیت است که یک غول بیشاخودمی شده بود، قوی تر و بزرگتر از رادیو تلویزیون که دلش میخواست همه کار را کنترل بکند و با ایادی و عوامل داخل و خارج بصورتی بود که به صورت نمیتوانست کنا را بیآید و میخواست حضور داشته باشد و این کارها را میکرد. اینها موجب شد که این شایعات بود، ولی همینطور که میگوئید بهیچ عنوان اینکه بیا بیند و در برنا مه سازی این کارها را بکنند و بنویسند و بگویند این کار را نکنید، با ینصورت نبود، ولی این اتفاقات میافتد. برنا مهای که بازبینی میشد واقعاً "چه فیلمها، چه برنا مه، خیلی کم ما میشنیدیم" که این برنا مهای را رد بکنند. ولی وحشت این بود که من برنا مه ساز چون برنا مه امرا یک اجنبی، یک بیگانه نسبت به هنرو کارمن فقط گوش میدهد و میبیند و ممکن است توی پرونده من هنوز یک خطی گذاشته شود که میروند توی سازمان امنیت، این آدمها را اینطور با رآورد بود. یعنی سازمان رادیوتلویزیون ایران در داخل خودش هم این مسئله بود دیگر که بعضی از قسمتها را در بست در اختیار سازمان امنیت میدانستند.

سؤال: نمیدانم شما آن آماری را که بعد از انقلاب در ایران منتشر کردند راجع به تعداد ساواکی ها در سازمان رادیوتلویزیون ملی ایران شنیدیدیا به؟

دکتر محمودی: نخیل.

سؤال: آخرین آماری که منتشرکردند تعداد کسانی که در سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران بیک نوعی ماموریت داشتند از طرف ساواک، در این جمع بیشتر از هشت هزار نفری در تمام ایران<sup>۱</sup> زهشتاد و دونفر بیشتر نبود و نود و پنج درصد اینها عاملین کوچک خبرچین بودند که اکثر را "همفعال نبودند، چون اصلاً" نمی‌فهمیدند چه خبری را می‌باشند؟

دکتر محمودی: ببینید آقای نیکذات این تائید می‌کنند صحبتی را که من کردم که ساواک، حالانه فقط در مورد سازمان رادیو تلویزیون، احتمالاً اگر این آمار را بقول خودشان منتشر می‌کردند و بیغفارضانه، شاید را غلب سازمان‌های مملکت همین‌طور عدد های پیدا می‌کردند. اما چه این حالت را بوجود آورد بود در مملکت که ساواک همه‌جا هست، آنچه که من میدانم بدلیل آنکه آن سالها من کارم طوری بود که سفر زیاد می‌کردم، میرفتم، می‌آمدم. مثلاً همین "ساواک شو" را که می‌گوییم من از ایران وقتی دوهفته قبلش رفتم بیک ما موریت چنین چیزی نبود، روزیکه وارد شدم شب این را توی برنامه تلویزیون دیدم<sup>۲</sup> یعنی تحولی که ممکن بود در عرض یک سال اتفاق بیفتند، در عرض دوهفته اتفاق افتاده بودوا این صحبت‌ها می‌شد. ساواک صریحاً و بعد از طریق عوامل و کارهای دیگرو شاپیعات بین مردم که شاید عمل خودشان بودند، به منی که معاون این سازمان بودم حالی می‌کرد که آقا جون تو تمام اعمال و رفتار تحت کنترل است، میکروفون‌هایی مادریم که از فاصله پانصد متری توان طاقت همکه می‌شنیم، توی خانه‌ات حرف بزنی، صدایت را ضبط می‌کند. نمی‌گوییم که ما مورس‌واک می‌آمدیم من این را می‌گفت یک دوستی که آدم داشت و میدانست یک ارتباطی با آنها دارد، اینها را توی درد دل می‌گفت، دوربین دارند که در تاریکی شب از فاصله یک کیلومتری با ما موارد صوت با ما وراء بنشش عکس بر میدارد و این حرفاها. اگر هم چنین چیزهایی هم داشتند که همه مردم را کنترل نمی‌کردند، این را خود ساواک بوجود آورد که حالت حضور خودش را وترس و به ردیلی که میخواست کنترل بکند بوجود آورد که بعد این کار گریباً نگیر خودش شد، یعنی گریباً نگیر کل مملکت شد. همه خیال می‌کردند یک طور دیگری بود. من نمی‌گوییم خوب بود این کار ولی این عاملی بود که در یک جامعه‌ای افراد نتوانند اعمال خودشان را پیش‌بینی نکنند. بنده معاون این سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران بودم، این حرفاها که می‌زنم، کسانی که من را می‌شناسند، با آنها کار کردم، و روسای من میدانند که در همان زمان هم این حرفاها را من زدم. البته توی یک جلسه کنفرانس‌های عمومی هم اگر گفتم بیک صورتی گفتم و خصوصی هم گفته‌ام، که وقتی من نمیدانم وقتی یک ماموریت اداری می‌روم و بمن هم هیچ‌گفته نمی‌شود که در این کنفرانس تو مثلاً چکار بکن، چکار نکن، هیچ‌وقت هم مرا حرم من هیچ‌کس نشد، هر کار رخواستم کردم مطابق آن مصالحی که تشخیص میدادم، ولی نمیدانم که توی فرودگاه تهران آیا سوارا تو مبیل خودم خواه شد و به خانه خواه رفت، یا من را در یک جیپ می‌گذاشم و میرند بقول خودشان ترمینال دو. وقتی که معاون سازمان

را دیوتلوازیون ایران رفتار و اعمالش از نظر خودش قابل پیش بینی نیست که من چه با یدبکنم که مصون باشم از سعادت و بدبینی یا کار خلاف، آنوقت این اتفاقات میافتد. این گرفتا ری بود که مملکت داشت و در را دیوتلوازیون هم بود، یعنی شما که برنا مه میسا ختید ما مورسا و اک پهلوی شما ننشسته بود و بشما نمیگفت، مامور سا و اک توی فیلم کجا دخالت میکرد، خبرها را هم که میدانیم دیگر، اما آن آدمی که توی خانه نشسته بود با شایعاتی که آینه‌دارست میکردند، حق داشت حدس بزنده که این فیلم را آنها انتخاب کرده‌اند و این فیلم اگرچیزی بود که توش مثلاً "یک پادشاهی یا یک سلسله را (که بارها از آینه‌دارشیم) مسخره میکرد، یا مثلًا" منجر به سقوط یک سلسله میشد (مثلًا" در برنا مدهای تئاتری که داشتیم) باز فکر میکردند که چه خبر است، برای چه این را گذاشتند، میخواهند چه بگویند، میدانید همه آینه‌هاروی شایعات بود، این کل اتمسفر مملکت بود که سازمان را دیوتلوازیون هم بهیچ عنوان از آن بری نبود.

سؤال؛ آقای دکتر محمودی این که گفته شده آقای رضا قطبی عمدًا" عده‌ای از کمونیست‌ها را در سازمان را دیوتلوازیون ملی ایران بکارگماشت و دستورات یا بهتر بگوئیم، پیشنهاد اتی را که از سازمانهای امنیتی میرسید، ندیده میگرفت و علیرغم پیشنهاد اتی که به آیشان میشد، عده‌ای کمونیست یا توده‌ای را (حالیا هر مسلک چپ‌گرای دیگری که داشتند) در سازمان را دیوتلوازیون بکارگماشت و درنتیجه آن یک مقداری از انقلاب ایران، نتیجه کارهای آنها است که دست اندکا ربودند و مردم را به آشوب دعوت کردند، تاچه حد درست است؟

دکتر محمودی؛ من نظر شخصی خودم را میتوانم بگویم و میتوانم بگویم کسانی که این حرف را میزنند من هم شنیده‌ام. آینه‌آدمهای بسیار مونم به رژیم گذشته و (با کمال شرمندگی) بسیار احمقی هستند که اغلب آنها هم از نظامی هاستند. یعنی هر کس سعی میکند برای واقعه‌ای که برای ایران اتفاق افتاد این را بیاید یک راهی پیدا بکند (غیر از فلسفه بافی‌های دیگری که در این میتوانست خارجی وغیره وغیره میشود) و بگوید که کی در داخل آنجا این پهلوان را بزمین زده است. من همیشه این مثل را زده‌ام، با رها با قهرمانهای ایران در المپیک و جاهای دیگر برای پخش برنامه بودم که قهرمانی که خودش میدانست چندین کیلو و وزنش اضافه است از آن وزن خودش که با یادکشی بگیرد، تمرين ندارد، بهر دلیل آمده آنجا، روز آخر هم چهل و هشت ساعت گرسنه نگاه داشته‌اند، دور میدان دویده که دوکیا و وزنش کم بشود، او میرود تا میدان و میدان دکه میخورد زمین، نمیگفت که من زمین خوردم، نمیگفت که بله اینجا نمیدانم آن کشور دیگر، بهدا و رپول داده، یا دیشب توی غذای ما این را ریختند. هیچکس حاضر نبود این شکست را قبول بکند. بقول دو سه تا از روسای فدراسیون بزرگ جهانی میگفتند ایران تنها کشوری است که قهرمانهای بزرگ آن در کشتی و وزنه برداری مدار طلا میگیرند و آنقدر

با زشماهی‌ها را توی زمین می‌آورید که همین آدمها در دوراول حذف می‌شوند، درحالیکه قهرمان‌های دیگر جهان کم بودند که بی‌آنقدر میدان و دوره بعد از بین برond، این روحیه ما است. در مملکت هم‌هیئت‌طور بود. در مرور داین کاریک چیزرا باشد گفت که رضای قطبی دراستخدا م کارمندهای که می‌آمدند، اینها را می‌برنداداره و همه تشکیلات مملکتی اینجا بودند که برای اینها برگ صلاحیت بگیرند. اینرا هم بعداً "ما فهمیدیم. خودبنده هم‌یکی از آنها بودم که برا یم می‌باشد بگیرند دیگر، فرمهاش را پرمیکردند، اینها را رویشان مینوشتند، بعدهم من خودم درا موراداری اینها را میدیدم که بعضی افراد را مینوشتند که با آنها کار رحاس مثلاً" مراجعته نشود، یادم می‌آید که حتی نوشته‌های قطبی را دیدم که این کار رحاس چی هست، ایشان برای همه کار صلاحیت دارد، ما کار رحاس نداریم، کار رحاس یعنی چه، با این چیزها اعتنا ایشان نمی‌کرد. یا افرادی را میدانم که در قسمت فنی بودند، تازه ارتباطی بکار برنا مه نداشتند، یا احتمالاً "دانشجویی بودکه در خارج دریک تظاهراتی شرکت کرده یا یک افکاری داشته، در سازمان رادیوتلویزیون هم‌که کار می‌کرد، هیچ وقت این آدم (ولواینکه کمونیست بود، چپ بود، راست بود) کاری نمی‌توانست در این زمینه انجام بدهد، این آدم را مثلاً "گفته بودند که کار رحاس با وندھید، ولی این استخدا م شد. یک مقدار به اینها بی‌اعتنتای شده بود، طبیعتاً آن دستگاهی که اینها را صادر می‌کرد گله مندبود، ولی در ضمن بدانید که آن آدمی که اینها در مرور دش این کار را می‌کردند وزیرش مینوشتند، با قدرتی که ساواک داشت، اگر می‌خواستند یک طوری بگذند که آنجا کار نکند، این قدرت را داشتند، این خیلی ساده لوحانه است که ما بگوئیم یک مشت آدمی را که دستگاه‌های امنیتی مملکت یا خارج و همه میدانستند و بعد دستگاه مینوشت که این کار را بکنید یا نکنید و رضای قطبی آنچنان قدرتی داشت که این را می‌گذاشت دریک کار رحاس را این‌طور نبود. دریک حدود معمولی می‌گفتند، ایشان هم گاهی (احتمالاً "شنیده‌ام از ایشان) سوالاتی می‌کرد که آقا این شخص چرا کرده است؟ می‌گفتند ما شنیدیم ایشان در سازمان فرانسیسکو وقتی دانشجویی در سال پیش یک عکسی دارند که مثلاً "تولی تظاهرات بوده، خوب این خنده دار بود، برای اینکه هر دانشجویی ممکنست از این کارها بکند، در این حدود می‌شدا و کاری بکند. اما اینکه گروه کمونیستی در مملکت آمدند و قطبی آنها را در سازمان رادیوتلویزیون استخدا م کرد که این کار را بکنند، من خیال می‌کنم (با اینکه می‌گویند همه اینرا) به هیچ عنوان صحیح نیست. رادیوتلویزیون ملی ایران بدليل اینکه میدیدند مردم و همه دستگاه‌های مملکت اعتصاب کرده بودند، خوب آنجا هم کردند. در مرور رادیو تلویزیون گفته می‌شود که یکی از سازمانها ظیست که اعتصاب ش طبیعی انجام نشده، هیئت حاکم در آن زمان تصمیم می‌گیرد که چند سازمان از جمله سازمان رادیوتلویزیون ملی ایران اعتصاباتی بگذند که این اعتصابات بیشتر جنبه حرفة‌ای داشته باشد، راجع به حقوق شان، راجع به مسکن شان، که بعد اینها برآورده بشود و این پیشگیری بگذند از اعتصابات دیگری که احتمالاً پشت پرده مخالفین دارند درست می‌گذند. این را من

شنبدها م و درست هم هست ، با ینصورت بود . منتهی دراین زمانی که ارتش مملکت اعلام بیطری میکند ( من داخل سیاست نبودم و ایران هم نبودم در آن سال که ببینم درست است یا غلط است ) و یک دستگاهی که توشیش یک عده ای تاروز آخر کار میکند ، به آنها میگویند ساعت دوازده دیگر ما از شما حما یت نمیکنیم ، مارفتیم ، تانکها را بردم ، شما هر کاری میخواهید بکنید ، این آدمهای بد بخت آنجا که میروند گرفتا رند . درستگاه یکنفر جوانی هم بلند میشود میروند آنجا پشت تلویزیون ، مشتش را بلند میکند یک حرفی میزند ، این راهمه دیدند ، برای این میا یند میگویند که همه کمونیست بودند ، همین کار را توی ارتش کردند ، همین کار را توی دستگاههای دیگر کردند . اگر این شکل است کلی از اینها بودند دیگر ، چون این را دیدند که دو سه تا از این حرکات انجام شده ، این را بحسب کل میگذارند . من این را تقریبا " میتوانم به حقیقت بگویم که تکذیب میکنم ، قطبی آدمی بود که مخالفین رژیم و سیستم را که کارهای خطرناکی نکرده بودند و داخل مملکت میا مدنند میگفت اینها با یدبیا یند کار بگیرند ، مسئولیت قبول نکنند ، هرجوانی وقتی که مسئولیت ندارد یک حرفهای میزند ، یک کارهای میکند ، در همه دنیا هم هست ، خود ما هم که بودیم این کارها را میکردیم ، وقتی این مشغول شدو کار کرد ، یک آدمی میشود مسئول ، آنوقت کار خودش را میکند ، هرنوع عقایدی که دارد ، یا شاید یواش یواش عقایدی داشت میشود . این کار را میکردا یسان ، که میگفت این آدم را با لآخره اگر شما با و کار ندهید ، این که رفته در رشته الکترونیک دکترا گرفته ، این کسی که رفته در رشته کارگردانی فیلم تلویزیون ، این جز در رادیو تلویزیون کجا برود ، اگر میخواهید از این یک چریک بسا زیدکه برودت و خیابان مسلسل بگیرد بدست و آدم بکشد ، بکنید ، والا این را اگر کار بدهید دارای مسئولیت باشد ، از این کارها نمیکند ولو عقایدی داشته باشد . این نظر را داشت قطبی . ولی اینکه برای انقلاب ایران این کاره بود ، این را من خیلی بعید میدانم . این همان حساب پهلوان زمین خورده است که هر کسی میخواهد به گردنش یک چیزی بیندازد .

سؤال: آقای دکتر محمودی بدون شک این نوع تصمیم‌گیری یا بگوئیم روش تصمیم گیری که در سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران بود ، در سازمانهای دیگر دولتی ایران هم بود؟

دکتر محمودی: چه نوع روش تصمیم‌گیری؟

سؤال: همینطور که بربنا مه درستی برای تصمیم‌گیری ونتیجه‌گیری وجود نداشت ، یا حداقل اگر وجود داشت راههای رسیدن به نتیجه اش همیشه منحرف میشد ، یک عوامل دیگر شاید قوی تراز دلائلی که برای بوجود آمدن آن هدف هست وارد مسئله میشود و آنرا منحرف میکرد ، اگر میخواستیم همینطور با وضع موجودی که بود با رادیو تلویزیون پیش برویم به کجا میخواستیم بررسیم؟

دکتر محمودی: ببینید آقای نیکذات این مشکل مابود. این را باید بگویم که با لآخره ما همه دست اندر کار بودیم و ضمن صحبتهاشی هم که تا حال کردم گفتم که مقداری از گناه آن بگردن خود ماست، تک تک ما کار کردیم آنجا، مقداری هم از عهده ما خارج بود، حتی میتواند یک آدمی بگوید خوب اگر که با بسیاری از این کارها، فلانی مخالف بودی چرا آنجا کار کردی، اگر تا آن حدی بود که هر کسی در این سیستم مملکتی کار نمیکرد آنقدر مخالف بود استعفاء میداد، هیچ کسی نمی‌آمد به زور کسی را یکجاشی بگذارد، هر کسی دنبال شغل میرفت، ولی خیلی کم دنبال آدمها میرفتند، پس مادرانی گردونه‌ای که افتاده بودیم و کار نمیکردیم و سرعتی که کارها داشت و اعتقادو اعتمادی که در "تکنو کرات" های مملکت بوجود آمده بود (که من هم یکی از آنها بودم) که برای مصالح عالیه مملکت میدانیم سرعت این شتاب زیاد است، ولی آن کسانی که تصمیم میگیرند حتماً اطلاعی بیشتر دارند، حتماً ارتباطات بین المللی دارند، نشانه‌هایی هم بود که این کارها هست، یعنی وقتی بشما میگویند مثلاً نفت از یازده دلار یا کمتر از آن، یکدفعه قیمت این نظر می‌شود یکدفعه وسط برنامه پنجم شما صاحب چندین بلیون دلار اضافه می‌شود که جلسه تشکیل میدهید که با اینها چکا ربك نماید. یا وقتی میدیدید که شما آقا دارید راجع به تلویزیون رنگی صحبت می‌کنید، که ما که توی این کارها بودیم می‌دانستیم چقدر طول می‌کشد تا آنکه ما بهمان شهرستان بیم، که بنده گفتم در آن بودم برسد. یک سال بعد شما المپیک مونترال را رنگی در آنجا دارید می‌بینید، سرعت این کارها حتی از پیش بینی‌های خود ما که توی این کار بودیم آنچنان بیشتر بود که مگیج بودیم. مقدار زیادی (من خودم را می‌گویم، حتماً) عده زیادی دیگری هم همین نظر (یکنوع اعتمادی داشتیم که این سیستم بطور کلی، که در این هر ماه شاه بود، مشاورینش بودند، دولت یا هر کسی قرار گرفته، بصورتی است که آن مسائل را بهتر از ما می‌بینند یا زمان رمانی است که چون در آن چهار چوب کار خودمان کار نمی‌کنیم، آن آگاهی و بینش کلی را نسبت به مهندیزندگان داریم، برای اینکه اتفاقاتی می‌افتد که با کار حرفه‌ای آدم رو براه و منطبق نبود. یعنی شما در مملکتی که در یک سال قبل شما برای تلفن از تهران به شیراز (که پدر و ما در من در آنجا زندگی می‌کردند) ساعتها می‌باشد صرف کنی بروی توی تلفنخانه که آنجا شیراز را وصل کنند که اگر تا زه حرفاً بزنی صدایت نمی‌اید، یک سال بعد از خانه ات می‌توانی، مثل امریکا (که تازه‌آنهم آنوقتها همه جایش این نظر نبود) همه جای دنیا را از خانه ات بگیری، وقتی نگاه می‌کردیم می‌گفتیم خوب آقا جان این سیستم بصورتی دارد که می‌کند که آنها را می‌بینید، این اتفاقات می‌افتد دیگر. ما هوا ره رفته ارتباط را با آن برقرار کرده‌اید که ما فکر نمی‌کردیم که با این ماهواره بتوانیم با این آسانی این کار را بکنیم. با این آسانی ما بتوانیم گوینده خودمان را در فلان میدان ورزشی یک قاره دیگری در همان ثانیه داشته باشیم و یا تصویر نشستن توی ماه را، میدانستیم این کار اتفاق می‌افتد، ولی ما با وسائل تکنولوژی و کاری که داریم (چون کار خودمن تلویزیون بود دیگر) که مایک عکس را درست از میدان امجدیه با فرستنده سیاری که تلویزیون ایران داشتیم واقعاً

دو ساعت سالم نمیتوانستیم بفرستیم به فرستنده سرتپه عباس آباد، حالا یکدفعه آنقدر وسائل و کارواینها آمده که حتی از قدرت تفکر ما خارج است و این کارها میشود، یک مقداری حق بدھید که ما معتقد میشیم که این سیستم دارد کار میکند و داریم نتایج آنرا میبینیم، ولی عیبهای آنرا نمیبینیم که به کجا دارد میرود عیبهای آن، همینها بود که شما دارید اشاره میکنید، یعنی به کجا میرفت، یعنی ما فرصتی برای خودمان نمیگذاشتیم که فکر بکنیم، جلسات زیادی داشتیم که هدفها یعنی چه باید باشد، چکار باید بکنیم، برنا مهار چگونه باشد، اما اینکه بنشینیم یک مقدار از این حالت دوندگی و بدو بدو که داریم، یکخورده خستگیمان را بگیریم (بقول شما) ببینیم با این رادیو تلویزیون ما کجا داریم میرویم که این کارها را میکنیم، در کار نبودم من که ندیدم در جلسه‌ای، جائی، که بنشینیم راجع با این شتاب، گردشی که تویش افتاده‌ایم یکخورده فکر بکنیم، راجع به نوع برنامه‌ها، کیفیت برنامه‌ها، از اینها صحبت‌هایی میشد، اما اینکه عاقبت بکجا میرسد، نه، افکارهم متفاوت بود دیگر، آیا اولاً "تلویزیون چقدر موثر است، چقدر موثر نیست، هما نظرور که شما گفتید، کمبود تماز مازمانهای فرهنگی که در طول تاریخ مملکت بوده میخواهید گستگاهی بیاید بگویید که من میخواهم موسیقی آنرا هم درست بکنم، اولاً" از اصل کی به شما گفته که شما این وظیفه را دارید که این کارها بکنید، بعد تازه‌داشته باشید چگونه میخواهید این کار را بکنید، کمتر در این زمینه مافکر میکردیم. یعنی صورت مسئله که داده میشد باما بلا فاصله میافتادیم دنبال اینکه راه حل پیدا کنیم، هیچ وقت نمیپرسیدیم این صورت مسئله یا اصلاً "چرا این مسئله هست، منکه کمتر در جریانی قرار گرفتم که این سوال برایمان مطرح شود که اصلاً" چرا این کارها را میکنیم.

سؤال: دوستی چندی پیش از ایران آمده بود، بعد از انقلاب هم در ایران زندگی میکند، باز هم با ایران برگشت، کارخانه‌ای دارد و آنجا هنوز دارد بکارش ادامه میدهد، اعتراضی که او به سازمان رادیو تلویزیون داشت، بعد از تجربه گذشته اش و تجربه جدیدش با دولت جمهوری اسلامی، میگفت که من سازمان رادیو تلویزیون را مقصرمیدام، از اینکه نتوانست تمام پیشرفت‌هایی که در مملکت دارد بعمل می‌آید و انجام شده منعکس بکند و به مردم نشان بدهد، بازیان مردم وبطوریکه مردم بتوانند بفهمند، والآن این همان مردم هستند که از پیشرفت‌های اقتصادی، صنعتی، اجتماعی که آن موقع بوجود آمده بود دارند بهره برداری میکنند بدون اینکه قبل نسبت بآن آگاهی داشته باشند، کما اینکه اگر آن موقع خوب و موثر این مسائل برایشان توجیه میشد، هیچ وقت ممکن بود این اتفاق در ایران نیفتد. بنظر شما چقدر سازمان رادیو تلویزیون موفق بود در نشان دادن پیشرفت‌های مملکت بزبانی که اکثریت مردم ایران بتوانند بفهمند؟

دکتر محمودی: هیچ موفق نبود سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران. یک علت

اصلی اینست که خراب کردن و نشان دادن خیلی راحت تراست تا ساختن و نشان دادن . حتی در این مملکت امریکا که ما هستیم میبینید که یک خبرنگاری مصاحبه کننده با هر مقام این مملکت در آنجا ها ظیکه شروع میکند به آزاد آدم و میخواهد از اسئوالی بیرون بکشد خیلی موفق است و مردم هم یادشان میمانند . اما در اینکه چه کارهای درستی هم شده ، فلان پیمانی که بستند ، فلان عملی که رئیس جمهور انجام داده ، آن قسمتها ئیش که به نفع او و خوب است ، این راحساب میکنند که خوب هست و این باید باشد ، اما آنجا ئی که عیب دارد رویش انگشت میگذارند . این وسائل ارتباط مدرن بخصوص تلویزیون یکی از خصوصیات اینست که این کار را بهتر از آن کار میتوانند انجام بدهد . یعنی شما یک عمارت در حال ساختمان را با بهترین تهیه کننده و کار گردان به سختی میتوانید تماشاگرانشان بدھید که چه کار عظیمی دارد آنجا میشود ، اما اینکه یک عمارتی را زیرش یک موشك میگذارند و خرابش میکنند در چند شانی هم با صلاح "سنیشنال" است ، تصویرش خوبست ، گردوخاک بهوا میروند و اثر میگذارند ، این طبیعت آنست . اما علیرغم این مطلب باید بگوییم که ما در این کار در سازمان رادیوتلویزیون ملی ایران بیکی دو دلیل که من با آن آشنا هستم بسیار ناموفق بودیم و کوششها یمان کم بود . برای نشان دادن پیشرفتهای مملکت روی کارها باید آدمها ئی که این برنامه را میسازند ممکن نیست ) کسانی هستند که میتوانند پیام را بیک حدی منتقل بکنند یا دریک زبان استعاره تصویری و بیانی این کار را میکنند که همه فیلم سازهای خوب دنیا هم اینطور اند که یک طبقه خاصی این پیام را درک میکند . یا اگر در آن حد از داشت و هنرمندانه شند معمولاً " دنبال آن میروند " که عمارت چطرب خراب میشود نشان دادن این برایشان جالب تراست تا اینکه نشان بدهند چطور میسازیم . این طبیعت این کار است که ما هم در تلویزیون گرفتا را نکار بودیم . کوششای فراوانی برای این شد که این کارها انجام بشود و میدانم که اینها متوقف شد ، دلیلش این بود که یک حالتی هم در مدیریت سازمان رادیوتلویزیون پیدا شده بود که اینرا باید اعتراف بکنم و بگوییم که این حالت بود علیرغم مشکلی که عرض کردم . اگر مثلًا " وزیرکشا ورزی میآمد و یک مدویک مقدار فیلم هم در اطراف اینکار ساخته میشد که ایشان بگوید برای تامین آب کشاورزی یا مراتع چه کارهایی کرده ، من حس میکرم ( امیدوارم کسان دیگری که در تلویزیون مسئولیت های داشتن را هم حرفشان را بزنند ببینیم ، شاید حرف من غلط باشد ) رادیوتلویزیون خیلی خوش نمیآمد ، این احساس را من در تلویزیون سابق ایران هم که جنبه بازرگانی داشت میدیدم . در آنجا من شخصاً " گرفتا را بودم ، ولی اینجا گرفتا را نبودم . حبیب ثابت یا پسرها یش در اینکه ما داریم یکچنین کاری را نشان میدهیم میگفتند خوب این کاری را که میکنید بما که مربوط نیست ، آن کسی که این کار را میکند ، این برنامه ما که خرج دارد ، پولش را آیا داده است . یعنی اگر شما نشان میدادید که وزارت کشاورزی این کار را میکرده آنها انتظار داشتند که وزارت کشاورزی باست این کار

مثلاً "برنا مه اش را" "ابسپا نسور" کند، از آن دیدنگاهش میکردند، پس چون نمیکردند این برنامه پخش نمیشد یا درست نمیشد، در این تلویزیون یک حالت مانند رقابتی بودکه وقتی اینها کارهای خودشان را میخواستند شان بدنهند، ما چرا کارهای خودمان را نشان نمیدهیم، پس جلوی کار آنها را بگیریم. (پایان نوار ۲۳)

شروع نوار ۲

شی

در این زمینه، آنطور برنا مه هایی که اتفاقاً وقتی گروهی میخواست درست از این برنامه ها بسازند نمیدانم چرا "آتمسفر" شورای برنامه وحتی مسئولین رادیو تلویزیون این بود که مثلاً "این رئیس روابط عمومی این دستگاه بیخودی این حرفهارا میزند، یا آنطور که باید و شاید نشان نمیدهد، یک مقدار آن درست بودیعنی شما وقتی میرفتی راجع به این کارهای عمرانی که اینها کار میکردند، آنچه که ساخته میشد، آن گروه تصمیم گیر توی اطاق حس میکرد که این آن پیام را آنطور که باید نمیرساند. من از یک تلویزیون با مطلاع "کامرشال" بازگانی آمده بودم که رابطه ما با مردم بیشتر بود، چون دستگاه دولتی نبود، انتقادشان را راحت میکردند. آدمهای هم که تویش کار میکردند غیر از بنده که مدیر عامل بودم (حالات بت و پسرها یش دیگر دخالتی نمیکردند) من یکی یا دو تا آدم داشتم در آنجا که تحصیل خارج کرده بودند، بقیه از طبقه مقسوم سط پائین ایران و فقط توی همان تلویزیون ثابت یا دگرفته بودند، ما با آدمهایی که نشست و برخاست میکردیم وقتی بینندۀ ای می‌آمد توی خانه اش با برادر وزنش میگفت از این برنامه خوش آمده یا نی‌آمده من غیر مستقیم با اصطلاح یک "فیدبک" یک واخوانی میگرفتم که این مردم عادی این برنامه را آنطور دیدند. در سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران این گروه روشن فکر تحصیل اکرده خارج، که در همه دنیا یک مشت مشکلاتی هم با خودشان دارند اینها، (چون منهم دیگر جزو آنها شده بودم یا هست) ما نمیتوانستیم بفهمیم که این چیزی که بنظر ما احتمالاً یک خورده اُملی دارد می‌آید (که خیلی گفته میشاد این مطلب در تلویزیون) این شاید برای مردم عادی که این برنامه را میبینند املی نیست. این همان پیام را نشان میدهد که آقادارد فلان نیروگاه برق در آنجا ساخته میشود، این آقا خانمی که در این شورای برنامه نشسته اند و این نظر را میدهندیک چیزهای عجیب و غریبی میخواهند که این مسئله اش نیست، برای اینها مهم نیست که این پایگاه هست، بحساب خودش در ساخت یک کار دیگری بودشایدهم قبول داشت این مملکت دارد پیش میرود، ولی آگاه نبود که این مردو زن متوجه الحال ایرانی این پیام را چگونه درک میکند. یک مقدار که جلوی این برنامه گرفته شد بخارطاً این بود که از مدیر عامل سازمان گرفته به پائین این برنامه را نمی پسندیدند، خیال میکردند که اینها آن پیام را آنطوری نمیرسانند بلکه تبلیغات خشک بی معنی است برای دولت که مثلاً "شاید هم اینطوری نیست" یک مقدار هم حالتی بود مثل اینکه سازمان یک نوع رقابتی داشت که فکر کنند بی خود کرد که شهردار این حرفها را میزند، حالمن نمیدانم اینها از کجا بود، آیا با شهردار مابد بودیم، یا چون ما میشنیدیم که مردم از این شهردار بدهشان می‌اید، پس مادستگاه خودمان را آلوهه با این نکنیم که از کار شهردار دفاع بکنیم (گاهی این راهنم

میشنیدم من در سازمان) ، چون مردم همه‌دا رند باین بد میگویند، ما دیگر چرا خودمان را قاطی اینکار نکنیم. اینها قره‌قاطی با همدیگر شده بود، کسی سر در نمی‌آورد. می‌آمد تایک جائی میرسید که یک مسئله‌ای مطرح نیشد، مثلًا "می‌آمدند پنجاه میان سال سلطنت پهلوی را میخواستند برنا مه‌سازی کنند، این دیگر از آن کارهای نبود که شما بد لیل اینکه برنا مه‌امالی است یا خوب است بتوانید تعطیلش بکنید، یعنی دیگر هرشب یک برع دادند باین کار، میدیدند این برنا مه را همان آدمهای که برنا مه‌های دیگر شان را قبول نمیکردند، چون این یک وظیفه‌ای بود و یک خطراتی هم بدنباش بود، اگر قطعه‌ش میکردید، می‌افتا دیدست یک مشت آدمهای خیلی عادی و یک برنا مه‌های ، بد، بیمعنی که بقول بسیاری از کسانی که تلفن میکردند و آدمهای علاقمندی که میگفتند آقا اینها را شما پخش نکنید بهتر است، خانواده پهلوی سنگین تراست، تا این چیزهای که شما پخش میکنید. یک مشت آدمی که با یاد آن جا کار بکنند، شبی ده دقیقه هم برنا مه را پشت خبر بگذارند، یک چیزهای در اینجا میگذاشتند که بهیچ نوع ( اینرا نمیخواهم بگویم که عمدی بوده‌ها ) این گرفتاری بود که این سازمان با کارمندانش نتوانست راهی برای آن پیدا کند. دوم این بود که نمیدانست مردم عادی را از طریق این وسیله چگونه می‌شود متقدعاً دکرد. چون این آدمهای برنا مه‌ساز و تصمیم گیرها از آن مردم نبودند که بتوانند پیام را بررسی بکنند. سوم هم آن حقیقتی که اول گفتم، واقعاً " سخت است پیشرفت را با این وسائل نشان دادن بینها یت مشکلتر است تا انتقاد کردن. الان شما در همین تلویزیون امریکا و هر کشور دیگر نگاه کنید برنا مه‌های که پر تماشی است در اینجا همیشه انتقادی است، مثلًا " سیکستی منتس " از برنا مه‌های جدی پیش است دیگر، چرا؟ برای اینکه برنا مه‌ایست که انتقاد میکند، سیخ میزند، چیزهای بد را نشان می‌دهد. یک برنا مه‌ای مثلًا " در تلویزیون امریکا نمی‌بینید که این برنا مه‌نشان بد هدکه در این مملکت کارهای هنری چه می‌شود، دانشگاه ها چکار میکنند، موشك‌ها را چطور می‌سازند. طبیعت این " میدیوم " و آدمهای که تویش کار میکنند یک مقداری رفته روی مایه ( معذرت میخواهم، بدینه ماتسوی این کاریم ) تخریب تا سازندگی، ما هم گرفتار این کارا زن نظر فلسفی بودیم. یک مقدار هم این نوع مسائل که عرض کردم در آن بود، اما ممکنست بگوئید رزیم فعلی ایران ( که من این را زیاد می‌شنوم ) اینها در کارشان، در آن محدوده‌ای که کار میکنند، موفق تر هستند تاماً، من اعتقاد دارم بله، از روی رادیوی اینها که من می‌توانم گوش بدهم در خارج، چرا که اینها فلسفه کارشان برای آنچه هست آن خط برای شان مشخص است، از این خط هیچکس بخودش اجازه نمیدهد ( حتی ما مورسان سورهم اگر نگذارند ) عدول کند، این خط مشخص است از نظر مذهبی یا این نوع مذهب قشریوئی که سرکار هستند، راجع با این مسائل یک نوع قضا و تهاجمی دارند که همه میدانند، زن با یاد حجاب داشته باشد، مشروب نباشد بخورند، رقص نباشد، دامن کوتاه و املا " زن سی حجاب نباشد اینشان داد، خواننده زن در رادیو تلویزیون نباشد، وقتی شما یک چنین خط مشخصی دارید کسی در آن اشتباه نمیکند، توی همان خط می‌رود. حالا

یکنفرپیشخدمت اداره هم که یکی از اینها را ببیند میتواند بگوید که نباید باشد. یک سازمانی مثل رادیوتلویزیون ملی ایران در آن زمان درآن بعقیده من بعضی جاها بایش هست اشتباه بودچون که میخواست همه کاربکند، یعنی برنامه تلویزیون که میباشد مدمراست عزاداری در مسجدسپهسالار را که شاه مملکت هست در آنجا پخش میکند، شب هم میخواهد اینکار را بکند، بعدیک فیلمی هم آخربشب نشان میدهد که اگر بگوئید اینرا مشب پخش نکنید روشنفکران تلویزیون ایران داشتم میگیرند که آقا این حرفها چیست، فیلم مستندی است که لئوناردو دا وینچی نقاشیها یش را چه شکلی میکشید، این که احتمالاً چهارتا پروپاچلخت هم تویش بود (که اینها اتفاق افتاده است)، یک چنین "دا یور سیتی" یک چنین تفاوت عقیده، یک چنین برنامه هایی که همه طبقات برای خودشان یک چیزی ببینند، عاقبتیش یک چیزی در میا یدکه آن خط تویش نیست دیگر، مادر ایران شاید اشتباهان این بودکه مدیران برنامه، برنامه سازها و مدیرعامل سازمان اعتقد اشان با این بودکه درجا مدهای که زندگی میکردیم تویش همه جور آدم هست، چپ هست، راست هست، معتقد هست، بی اعتقد هست، انقلابی هست، محافظه کارهست، با یادتowی این تلویزیون هر کسی برای خودش یک چیزی که مورد علاقه اش هست پیدا بکند. این حرف گفتنش قشنگ است، خیلی هم حرف روشنفکرانه است، ولی نمیشود عزیزم اینکار را کرد، مانمیتوانیم یک وسیله ای بسا زیم که هم روی زمین راه ببرود، هم حالت دوچرخه داشته باشد، هم با آسمان ببرود، هم روی دریا ببرود، شاید یکروزی بسازند، وقتی یک چنین چیزی درست کردید، اینرا نمیدانیدا منمش را چه بگذارید، اینرا باید توی خیابان برانید، روی آسمان یا دریا. ما همیک چنین فرمی پیدا کرده بودیم که مثل بعضی تلویزیون های اروپائی مثل "تلویزیون فرانسه" با همه مشکلاتی که دارد آخرب هم سه چهارتا برنامه درست کرده و مثل "یک چنین کوششها میکند که هر کسی توی آن یک چیزی برای خودش پیدا کند. امریکا حال آمده تلویزیون ش را چکار کرده، در حد متوسط هوش و فهم مردم، آن چیزها میخواهد بآنها میدهد، هیچ نوع رسالتی برای خودش قائل نیست، ولی وقتی شما میگوئید رسالت دارید، آنوقت شما که رسالت دارید، پس برای کارگردارید، برای روشنفکردارید، برای وزیردارید، برای پیشخدمت اداره همدارید، آنوقت نمیشود و آنچنان سردرگم میشود. اگر میخواهید اینکار را بکنید با یافراشی هم داشته باشید که برنامه ساز باشد، کارگری هم داشته باشید که با آن روحیه و آن معیارها بتوانند برنامه سازد، نهیک مشت آدم خارج تحصیل کرده دریک "سوسیته" مخصوصی که اصل "نمیفه مدد پرایین شهر تهران این از اصل چه جور آدمی هست و از چه خوش میاید از آن برنامه هایی که من سابق اش را داشتم در تلویزیون ایران میساختیم و میگذاشتیم و هر موقع از اینها بود مورد تمسخر قرار میگرفت که ام اولی که من دست در اینکار داشتم، او اول کارم سال اول، دیدم که خوب چون معاون سازمان بودم بمن نمیگفتند، ولی همطرازها و بقیه مان یک طوری میگفتند که این کار ملی است، اینها چیست که مثل "در فیلم فارسی از اینکارها میکنند. خوب آدم دو سه دفعه که اینها را میشنود دنبالش نمیرود، ولی بعد هست

میگویدشا یدا ینها درست میگویند. تولدت میخواهد در آن "سوسیته" خاص که هستی ببینی و یک مقدار هم من این راحس کردم، بعنوان یک حقیقت و واقعیت نمیدانم، که مدیرعام سازمان راجع به برنامه‌های غیرسیاسی رادیوتلویزیون (دقیقاً غیرسیاسی را میگویم)، برنامه‌های هنری و فرهنگی دریک جا معاوچک خاصی یک ارتباطی داشت که من نمیدانم این در دربار ایران بود یا دریک طبقه روشنفکر انتخاب شده دوستها بود، اینها بعقیده من بینها بیت موثر بودند در روحیه آفای قطبی، یعنی اگریک کدام از این گروهها و این افرادی که ایشان با آنها اعتقاد داشت ازفلان برنامه خوش نمیآمد، ایشان در رفتارش روز بعده نسبت با این برنامه کاملاً محسوس بود. درحالیکه در زمانی که آنجا بودوا این برنامه را میدید، من گاهی میدیدم نظر خاصی ندارد و خیلی همدموکرات است، خوب این برنامه را اینها رویش ساخته اند، اما یک آدمهای بودند که یک چیزهایی میگفتند که نشان این بود که شما که مثل "درس خوانده‌اید، شما که در این جا معاوچه هستید و ما که هستیم، آیا دون شاء ن شما نیست که چنین برنامه‌ای از تلویزیون پخش میکنید، با اینکه این همان برنامه‌ای بود در سطح طبقات پائین و تنها راهی بود که میتوانست با آنها ارتباط برقرار کند. اینترای فقط من حسی میگویم، احساس اینکه شخص آقای قطبی یک آدمهایی رویش چنین اثرا میگذارد شتند که من نمیدانم اینها کی هستند، آنوقت بینها بیت آنها را قبول داشت، شاید جواب آنها را هم میدادکه شما بیخود میگوئید، ولی در عمل میا مدل لوی ایسن برنامه را میگرفت. برنامه صبح جمعه رادیو، من یادم هست، در شبکه اول که بینها بین مردم محبوبیت پیدا کرده بود، وقتی بوجود آمدکه "ام سی" های مختلف آنرا اجرا میکردند، این اواخر واقعاً "مردم سرودست برای دیدنش میشکستند، تمام اختیارات هم بیک شبکه‌ای که درست کرده بود داده شده بود، قانوناً همه چیزش هست و خودش مسئول است، ولی من میدانم روحیه ایشان بصورتی بود که این را بعنوان یک کاربا مطلع بازاری، املی، تهشیری، اینقدر نیش و نوش زد که با لاخره مدیر آن برنامه، آنرا تعطیل کرد و آن "ام سی" هارا هم گفتند بروید نبال کارتان. این یک چنین حالتی هم بود، نمیخواهم همه گنانه را هم بگذارم بگردن قطبی ما اسیر جا معه، گروه کوچک، آن "سوسیته" ای بودیم که با آنها رفت و آمد میکردیم، با آنها حرف میزدیم و این پوست را تویش گیر کرده بودیم، سخت بود از آن پوست در بیانیم ببینیم مردم واقعی از چه جور چیزی خوشان می‌آید، و تازه اگر خوشان می‌آید، بیخود کرده خوشان آمده، ماباید سطح فکر اینها را بیک جائی برسانیم که ازفلان چیزها خوشان بیاید. چکار بکنیم؟ پس از این برنامه‌ها با آنها بدھیم. اصلاً مردم هم اینها را گوش نمیدادند، تماشا نمیکردند.

سؤال: قدرت وحدود خالق مدیرعام سازمان رادیوتلویزیون ملی ایران در امور خبری و سیاسی چقدر بود؟

دکتر محمودی: ابتدای کار در سال اول و دوم بینها بیت زیاد. یک معاون سیاسی

دفعه اول برای سازمان گذاشته شد، آزمون که معاون سازمان امنیت بود، ما مورشد آنجا کا ربکنده نمیدانم چطور شد که بالاخره ایشان آنجا آمد، او برای همین کار آمده بود و دستوراتی راجع به برنامه میداد، میدانم که شخص رفای قطبی دقیقاً "آنچه را که ایشان گفته بود پیش نباشد بیگفت یک خبرخوان بیان و رند آنجا و میگفت این خبر را بخوانید، اینرا میدانم. نمیگوییم همیشه لج میکرد ولی در عین حال با تمام قدرت می‌ایستاد آنجا. خبرشاه را از اول در می‌آورد میگذاشت هشتم، میگفت آنجا باشد بپیش بشود. تختی نمیدانم خودکشی کرده یا کشتن دشیارا میگوئید، جنجالها بپیش بگوئید، مردم باشد بدانند، آنها هم میگفتند نباشد اینها را بگوئید، میکرد، دستور میداد که باشد بگذاشد، خودش مینشست در اطاق کنترل که این پیش بگیرد، سراسر میدان معاون سیاسی می‌مذکوه آقا چه شد، اینرا میخواست بگیرد، آنرا بگیرد، وقتی آقا قطبی را میدید سرش را میانداخت پائین میرفت بیرون، بهمین دلیل هم استغفار داد و رفت. یواش یواش چون با این صورت آقا قطبی روبرو شد با مسئله یعنی بجای اینکه با آنجاییکه این دستورات را میدهد و نظرات را داشتند با آنها بنشینند و حل بکنند و مقاومت کنند، با اعمال آنها شروع کرد به جنگیدن، بجای رسید که بعییده من، قضاوت شخصی من است، قطبی بقول امریکائیها "گیوآپ" کرد، ول کرد، رها کرد، گفت که این باشد بست آنها که این جوری میخواهند، خودتان برویست هر کاری میخواهید بکنید و عملاً هم مینظرش، با اینکه شورای خبر (که تویش من هیچ وقت نبودم) صبحها تشکیل میشد و ایشان میرفت، صحبت میکرد، نظراتی میداد، ولی عملاً امور سیاسی و خبری سازمان در دست همان کسانی اداره میشد که قطبی یک روزگاری با آن نوع افکار مبارزه میکرد و بالاخره دیگر اصلاً آنرا اول کرد و گفت هر کاری میخواهد بشود.

### سؤال: چه اشخاصی بودند اینها؟

دکتر محمودی: معاون سیاسی سازمان، مرحوم جعفریان بود که او هم بیچاره شخصی بود که هزارویک گرفتاری داشت، آن قدرت قطبی را نمیتوانست داشته باشد که بجنگد با آن عوامل، خودش هم ارتباط داشت با آنها طبیعتاً، آدمی بود که آسیب پذیر بود بدلیل سوابق سیاسی زندگیش. افراد دیگری مثل مرحوم پرویز نیکخواه این آدم با زبا سوابق سیاسی که داشت (شاید من و شما هم که نبودیم برا یمان سخت است اینکار)، وقتی شما یک افکار چیزی داشته باشید، گرفتار زندان بشوید، بعد بشوده بشوید، بعد بیاید همکاری را شروع بکنید، بعنوان یک انسان همیشه این آگاهی در باطن تان هست که اگر من در اینجا مثلثاً خبرشکار و الاحضر شاهپور عبدالرضا را (که اصلاح) خبر نیست، نباشد بپیش بشود) اول نگذارم، بیانند بگویند این فیلش یا دهنده ستان کرده، این یک زمانی توده‌ای بوده، حالامن چکار بکنم، چرا اذیت بکنم، اینرا اول میگذارم. دیگر با این شرایط نمیتوانی خیلی حرفة‌ای عمل بکنی، با اینستی از خودت دفاع بکنی. ما در قسمت خبر و امور سیاسی، افراد تصمیم‌گیر مان

آدمهای بودند اسیر سوا بق زندگی خودشان، با مصطلح اینها آدمهای "کپتیو"ی بودند که با کمال حسن نیت، با کمال صمیمیتی که من معتقدم داشتند، در این سازمان کار میکردند، واقعاً "عمال یک دستگاه دیگری نبودند، اینها هیچکدام عامل ساواک نبودند، ارتباط درگذشته داشتند، آنوقت هم به اینها تلفن میشدومیگفتند، اما این درکل مملکت اینطور بود، ویک شایعه‌ای بود که شاید حقیقت داشت، که شما اگر چهارتا پرونده توی ساواک ( یا قدیمها میگفتند توی کلانتری) نداشته باشیدیک شفل حساس بشما نمیدهند، برای اینکه یک روزی اگر دست از پا خطا کردید یقه شمارا بتوانند بگیرند، نمیدانم چقدر صحبت دارد ولی من حساس میکرم که یک چنین آدمهایی که با کمال سوا دبلا، حسن نیت و صداقت یک چنین نقاط ضعفی در زندگی سیاسی گذشته‌شان داشتند، بیشتر مطلوب دستگاه سیاسی مملکت بود که تصمیم‌گیر باشند تا آن کسانی که یک چیزی را ندارند و احتمالاً "میتوانند دفاع کنند از نظر خودشان، قسمت سیاسی را دیوتلویزیون هم اسیر همین مسئله بود.

سؤال: با تما مقدرتی که مدیرعام سازمان رادیوتلویزیون داشت، برای خودش متصور بود، و تمام وابستگی‌هایی که داشت با مقام رهبری مملکت، آیا هیچ وقت تصمیم گرفت که این آدمهای این عوامل را عوض بکند؟

دکتر محمودی: نمیدانم که آیا ایشان تصمیم‌گرفت اینکار را بکنند. شاید دریک موردن احساس میکنم بدلیل اینکه یکی از همین افرادی را که در خود سازمان هست و احتمالاً "کوشش برای میشدن که در مقام تصمیم‌گیری بنشینند" و ایشان اینکار را نمیکرد وقتی دیدکه یک آدمی گردن کلفت ترازا و، از بیرون بدون آشناهی به یک مقام مشناخته شده با وتحمیل شد و با اوجه گرفتا ریهای دارد، بعقیده شخص من که در آن زمان کاملاً "نظرات میکرم و از نزدیک میدیدم این مسائل را، احساس میکنم که مدیرعام سازمان گفت که بهتر است همان کسی را که خودم استخدا م کرم و کارمند خودمان است بگذاز مرسر این کار را که افلا" حرفها یش را با من بزنند، تا اینکه یکی دیگر از بیرون بمن بدهند. بیش از این من خیال نمیکنم میتوانست کاری بکند، بخصوص که در سالهای آخر، آنچه که بعداً "شنیدیم، و خود ایشان گفت ارتباط ایشان با مقام رهبری مملکت قطع بود، گویا سعایت‌های شده بود و شکایت‌هایی که از ایشان کرده بودند، با آنکه ایشان "پوان" های مثبت و قاطعی از شخص اول مملکت گرفته بود که با آن توانسته بود کارش را پیش ببرد، چه از لحاظ بودجه و چه از نظر ساواک، آخربه که این پرونده‌ها قطرور شده بود و مرتباً نشان داده بودند که آقا این مرد دارد اشتباه میکند. ایشان آنچه را که شنیدم شاید دریک سال تمام حتی یکبار نتوانسته بود رهبر مملکت را ببیند.

سؤال: آقا دکتر محمودی بجزا ولويت‌هایی که گاه و بيگاه در برناههای كشور پيش ميآمد و طبيعتاً "سازمان راديو تلویزیون ملي ايران" هم متاثر بود از اين تغيير و اولويت‌ها، و درنتيجه تغيير اهدا فکه بنظر ميرسيد به یک بلبشو (ميخواهم بگويم) شبا هت پيدا ميکرد، در انجام کارها و برناههای ذكرش آمد، بدون شک

سازمان رادیوتلویزیون ملی ایران همانطورکه من و شایده مردم ایران شاهدش بودند کارهای مثبتی همحتماً " انجام داده است ، کمی هم راجع به آن مسائل خواهش میکنم صحبت کنید .

دکتر محمودی : متشرکرم آقای نیکذات ، دلیل اینکه تا بحال نپرداختیم به این قسمت این بودکه خوب روی یک قسمت‌هایی از تاریخ نگفته مملکت ( آن قسمت کوچکش که مربوط به کارما میشود ) تکیه میکردیم . پیشرفتهای این سازمان ؛ گسترش فنی ، گسترش شبکه ، برنامه‌ها ، ساعت‌کار ، تعدد رادیوها و تلویزیون‌ها ، شبکه‌های تلویزیونی رادیویی ، موج کوتاه قوی ( که امروزهم شما نشسته‌ای در هرجای دنیا میگیرید ) اف‌ام‌ها ، تلویزیون رنگی ، همه اینها کارهای بودکه در این مدت کوتاه انجام شد . سوابق انجام‌این کارها در نشریات رادیو تلویزیون ملی ایران و مجلات و مطبوعات در آن زمان بوده و امیدواریم که آنقدر انصاف داشته باشند که اینها را رژیم موجوداً زبین نبرده باشد ، ولی خوب در خارج هم‌دارک آن وجوددارد ، بدلیل این سوابق قبلاً " کمترگفتتم و دیگرا رقام و آمار نمیدهم ، استاد و مدارکی موجودهست که میتوانند بآنها مراجعه بکنند و کمالاً " تاریخچه گسترش فیزیکی این سازمان را ببینند . بدون شک سازمان رادیوتلویزیون ملی ایران علیرغم مسائل پشت‌پرده و مشکلاتی که سال‌ها در آن زمینه بود و قبلاً گفتیم ، یکی از رادیو تلویزیون‌ها موفق و پیشرو در منطقه بود ، از نظر فنی که شکی نیست ، با وضع جغرافیائی مملکت کاربسیا رمشکلی بود ، حتی نظیر ما میگویند استرالیا و کانادا از نظر سطح و کوهستانی هستند که ما به نسبت خودمان ، با اینکه بسیار دیر شروع کردیم ، موفقتر از آنها بودیم . اینها انسان دش وجوددارد واقعاً " هرفرد بیطریفی " ، حتی اگر غرضی هم داشته باشدو بخواهد در راه غلط اینها را بخواند ، نمیتواند منکرا این پیشرفتهای بشود . بصورتی که حتی رژیم حاکم برایران امروز ، حداقل استفاده را در داشتمان و سائلی میکنند که با آن شکل گذاشته شده و امروز صدای آنها بدنیا میرسد ، یا در اوائل کارشورش و انقلاب مملکت چهره مسئولین را شما میدیدید که با ما هواره بهم‌دنبیا ( زمان گروگان گیری وغیره ) همه فرستاده میشد . ممکن است با بهره‌برداری از تما اینها با یعنی صورت صد درصد مخالف هستیم ، اما حاصل رحمات کسانی است که در آنجا ، مخصوصاً " مدیر عامل سازمان و قسمت فنی کشیدند . از نظر برناهای بهمین صورت ، از نظر روابط بین‌المللی دستگاه رادیوتلویزیون ملی ایران یکی از مهره‌ها و چهره‌های بسیار بسیار اصلی اتحادیه‌های رادیو تلویزیون جهان بودکه عضویت در اکثر آنها داشت ، پیشنهادهای زیادی میکرد که تصویب میشود و نبالش را میگرفتند . مسئله تبادل خبر ، مسئله ایجاد فستیوال فیلم‌سازان جوان آسیا که برای تمام آسیا کار جالبی بود ، مسئله کمکهایی که این سازمان برای ایجاد مرکز آموزش منطقه آسیا در کوالالامپور انجام داد ( که هنوز وجود دارد و تنها مرکز آموزشی تربیت کارگرداں و تهیه‌کننده است و حتی استاد و معلم به آنجا میفرستادیم و کمکهای مالی و فنی که آنها میکردیم ) ، عضویت در اتحادیه اروپائی " آی بی یو " که قدیم‌ترین اتحادیه رادیوتلویزیون است و در ۱۹۶۷ انجام شد که در آنجا برای اولین بار مهندس فریدون مکانیک با بنده شرکت کردیم و عضویت خودمان را

بعنوان عضوا بسته ( چون در منطقه اروپا نبودیم ، عضو "اکتیو" و اصلی شمیتوانستیم باشیم ) احراز کردیم . در این اتحادیه نقش حساسی بازی میکردیم که بگفته خود آنها نقش ما از بعضی از اعضای اصلی خیلی بیشتر بود و خیلی هم بهره بردیم از تجربیات آنها در کارهای فنی . در اتحادیه آسیائی که دیرتر ماعضو شدیم ، ۱۹۶۹ تلویزیون عضو شد ولی رادیو سال قبل از آن عضوبود . سال اول یادم هست با تفاق آقای شهریار و خانم پروانه سمیعی ، ما از تلویزیون و آقای شهریار از رادیو شرکت کردیم . خیلی زود ما توانستیم جای خودمان را بازبکنیم و همیشه هیئت‌های مادر گروه‌های برنامه‌ای و فنی موثر بودند . دو سال بعد خودمن بدلیل اینکه نماینده سازمان رادیوتلویزیون بودم ، شاید هم بخاطر شخص خودمن ، بریاست کمیته برنامه‌ای این اتحادیه برای دو دوره انتخاب شدم . مهندسین ما مثل مهندس فدوی مدیر کمیته برنامه آنجابود . کارشناسهای ما بکشورهای مختلف کمک میکردند . برای ایجاد تلویزیون افغانستان ، تلویزیون ملی ایران کمک کرد ، کارمندانش را تربیت کرد . همینطور برای کشور عمان این کار انجام شد . برای یمن شمالی بهمین ترتیب . بسیاری از کارشناسان مادرسینا رها و مجا مع بین اسلامی در هرجایی شرکت میکردند واقعاً " یک گروه متخصص ، کارشناس خوبی همیشه نماینده خوب این سازمان در تمام این مجام بودند که تمام نشریات و نوشتہ ها و دستور جلسه‌ها ، اصولاً " جلسه‌های این اتحادیه ها حکایت از این میکند که چه نقش موثری سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران در این کارهای انجام میداد و بینها یت موفق بود . برگزاری نهمین اجلاس اتحادیه رادیو تلویزیون آسیا در ایران ، یکی از خاطره‌انگیز ترین و موفق ترین دوره‌های تاریخ اتحادیه رادیو تلویزیون آسیا است . انتخاب چین بعنوان عضو اصلی بجای تایوان که مصادف بود با رای ایران کارمندان ملی متحدداد از کارهای بودکه در تهران انجام شد . اینست که اگر بخواهیم با این مسائل و این پیشرفتها بعد از این بپردازیم واقعاً " چون من کارمندان سازمان هستم ، بصورت تعریف از خود نباشد و چون اسناد و شواهد آن بزبان فارسی و زبانهای خارجه مخصوصاً انگلیسی و فرانسه که در این اتحادیه است کسی مراجعه نکند ، میفهمد که مقام و نقش سازمان رادیوتلویزیون ملی ایران در این مجام و کارهای وابسته‌بآن ، از قبیل تبادل اخبار و فستیوال‌ها ، برنامه‌سازی ها " پریزونس " در آلمان که یک‌سال در میان تشکیل میشود چه نقش موثری داشتیم که در برنامه کودکان عرضه میشد . کارشناسانی که در آنجا صحبت میکردند در مجام بین اسلامی فنی ، مسائل ماهواره‌ها ، افرادی مثل ها کوپیان که یک کارشناس خوبی بود و همیشه در آنجا شرکت میکرد ، هیچ‌کدام از اینها را خیال نمیکنم نه ما و نه ملت ایران و یا هیچ رادیوتلویزیون دیگری که این ارتباط‌ها را داشت با ما ، بتواند فراموش نکند و حتماً " جای نماینده‌گان ایران در این روزهای ( که سازمان فعلی تا آنجا که من میدانم اگر هم عضوهست ، ولی حضور موثری ندارد و هیچ‌کدام از اینها ) در این مجام خالی است .

سؤال: متشرکرم ، تاریخ نه‌چندان طولانی رادیوتلویزیون در ایران چند مرحله حساس و مهم دارد ، که یکی از آنها ادغام تلویزیون ایران در سازمان رادیو

تلویزیون ملی است، یکی دیگر ادغام رادیواست در این سازمان که مالا" سازمان رادیوتلویزیون ملی ایران بوجود آمد و شاید دیگر بعده گرفتن برنامه های رادیو تلویزیون امریکائی ها ( نیروی نظامی امریکا در ایران ) باشد. خواهش میکنم راجع به این چند مطلب هم توضیحاتی بدھید؟

دکتر محمودی: راجع به ادغام یا خرید تلویزیون ایران قبله" اشاره کردم که توسط دولت، حتی قبل از پیدایش تلویزیون ملی ایران کوشش شده این دستگاه را دولت بگیرد یا بخرد، که خوب چندی انجام نشد بدلاهی که گفتیم. دو سال بعد از پیدایش رادیوتلویزیون ملی ایران، بدون اینکه واقعا" جزء برنامه های کار مدیر عامل سازمان باشد ( ولی چون من در جریان این کار درگذشته، وقتی که در آن تلویزیون بودم قرار داشتم، حس میکردم که یک چنین کاری خواهد شد )، بالاخره این دستور از بالا ( تا آنجا که من میدانم و آقای قطبی گفتند ) از طرف شخص اول مملکت ( که با یشان گراش شاید ادغام شده بود، یا وقتی شریه بود ) دستور داده میشود که مقدمات این ادغام فراهم بشود. وزیر اطلاعات وقت در آن زمانی که عملا" انجام شد آقای جواد منصور بود و یادم میآید که در این کار آقای قطبی خیلی شائق نبود و شاید کوششها میکرد که بهتر است دو تا سیستم، دو تا تلویزیون، در مملکت باشد. بخصوص اینکه روی رقابتی که پیش آمده بود در آن تلویزیون هم، اگرکمتر قدیم خرج میکردند، یا با مسائلی آشنا نبودند، واقعا" تلویزیونی شده بود که میتوانست پا بپابی آید و بسیار هم مردم با آن علاقمند بودند. با همه تعلی که از طرف ( من میدانم ) شخص قطبی در آن زمان برای اینکار انجام شد، ولی دستور صریح داده شد که اگر نمیتوانید شما بکنید، مثلًا" وزارت اطلاعات اینکار را بکند و این کار به هر صورت انجام شد، پیش از اینکه شرائط قانونی کاریا عملا" کار خرید و فروش با مذاکراتی که با صاحب آن آقای ثابت شده بود، و نتیجه ای نگرفته بود، انجام بشود عملا" این تلویزیون در اختیار سازمان تلویزیون ایران قرار گرفت.

سؤال: میدانید چه تاریخی؟

دکتر محمودی: تاریخ ۱۹۶۸ اگر اشتباہ نکنم، و با یتصورت این تلویزیون تهران و شعبه آن در آبادان و یک دستگاه " رله" که در احوال بود، اینها در اختیار تلویزیون ملی ایران قرار گرفت. کارمندان آنها بهمان صورتی که بودند مورد قبول واقع شدند، غیرا زتعدادی که خودشان نخواستند همکاری بکنند، و عملا" این برنامه بعنوان برنامه دوم تلویزیون ملی ایران شناخته شد. کاری که انجام شد تععدادی از آن برنامه ها و برنامه هایی که با صلاح جنبه سبک تروعاً مه پسند تربود در کانال ۷، که آن زمان تلویزیون ملی ایران رویش برنامه پخش میکرد، ماندو آن کانال ۳ و همزمان با آن ( که بعدا" کانال ۹ شد ) برنامه های سنگین تر روی آن گذاشته شدو آن نقش برنامه دوم را بازی کرد، این مسئله آنها. حالیک داستانی هم میگوییم

راجع به تاریخ آن کار. مسئله عملی خرید و معامله مدت‌ها طول کشید، شاید حدودیک سال طول کشید، تا آنکه بالاخره توافقی بین وزارت پست و تلگراف، وزارت دارائی و سازمان رادیوتلویزیون، نخست وزیر و کمیته‌ای که مسئول این کاربود با آقای ثابت بعمل آمدکه پرداخت آن قیمت، البته به مبلغی که ایشان میخواست، ولی "واقعاً" مبلغ آن وسائل وکارهای که در اختیار گرفت، قیمت‌ش همان بود، ولی خوب عدم النفع و اینجور چیزها که در آن نبود، این کار انجام شد. کارمندهای آنسازمان هم ادغام شدند، البته این ادغام یک مقدار مشکلاتی ایجاد کرد و این بودکه چون دستگاه کوچکتری بود، تعداد کارمندها کمتر بودند و آن دستگاه بودیعنی تلویزیون ایران بودکه به تلویزیون ملی ایران واگذار شد، یک مقدار از نظر کارمندان (با آنکه خودبینده یک زمانی با آنها کار میکردم و نهایت کوشش را میکردیم یک حالتی پیش نیایدکه یک گروهی بر یک گروهی مسلط شوند)، بواسطه روحیه و اخلاق فردی، یک چنین حالتی پیش آمدکه کارمندانی که از آن سازمان (اغلب هم متخصصین و آدمهای کاری خوبی بودند) آمدند، این احساس را میکردند که اینها با صلح یک آدمهای دست دومی هستند، ولی خیلی زود بعد از آنکه دو سالی کارکردند راه خودشان را پیدا کردند و بعد از تقریباً دو سالی کارهای خیلی حساسی همراه بوده همان اشخاص واگذار شدکه از آن تلویزیون آمده بودند و این اشکال برطرف شد. این داستان ادغام این تلویزیون.

سؤال: اما داستان ادغام رادیو، برای اینکه این یک کار عظیمتری است بنظر بیند، برای اینکه آن یک دستگاه خصوصی بود، به ما حبس دستور دادند که دستگاه را باشد بفروشی، باید واگذا را بکنی بدولت و راهی هم جزای نداشت. ولی در داخل سازمانهای دولت، افتادن این اتفاق، یک دستگاهی که از ابتدا اداره کل تبلیغات بینیان آن را واگذاشت بود و بعد وزارت اطلاعات شدو همیشه احساس مالکیت، پدری و سرپرستی نسبت با این دستگاه میکرد، من فکر نمیکنم با این آسانی ها انجام گرفت

دکتر محمودی: کاملاً درست است. ببینید آن مسئله دومی در حالی که خیلی طبیعی تر هست مشکلاتش بیشتر بود، در یک مملکتی که بودجه دولتی یا مملکتی صرف میشود و بهمه متعلق است، اینکه را دیو یک دستگاه و تلویزیون یک دستگاه دیگر باشد "اصل" منطقی نیست. اگر خاطرتان باشد عرض کردم که حتی این تلویزیون ملی راجه تمام تشکیلات آن قانون قرار بودوزارت اطلاعات، همراه کار رادیو، خودش بسازد و بوجودد بیاورد، بدلیل اینکه گوینده‌ها، هنرمندان، خبرگزاری پا رس و همه این دستگاهها یک چیزهای مشترکی هست که میتوانند کمک بهمیگیرند. سرما یه هنری ما آنقدر زیاد نبود که بتوانیم بگذریم مثلًا "تلویزیون برای خودش اصل" و بکلی یک نوع کارهای را داشته باشد، بهمین دلیل همسالهای اول کوششهاش برای تربیت خواننده، موسیقیدان و اینها شد. البته یک مقداری هم موفق بود ولی آنقدر ماسرما نداشتم که بتوانیم اینها را تقسیم کنم بین دو تا دستگاهی که هردو هم بودجه عمومی مملکت تأمینشان میکند. این خیلی طبیعی بودکه اینها با یادگام بشوند.

اما مسئله اینست که آیا این تلویزیونی که بصورت یک طرح سازمان برنامه، که اسم آن هنوز رویش بود، مدیر عامل هم نداشت، اسمش سرپرست بود آقای قطبی و محل آن هم از نظر تشکیلات مملکتی هنوز درست مشخص نبود در کجا قرار میگیرد، خوب خیلی طبیعی بود حالکه این بوجود آمده، این برودهما نجا که رادیوهست، اما چون این تلویزیون بزرگتر شده بود و چنان فرق داشت وزارت اطلاعات غیر از اینکه رادیورا داشت، اگرچه کاراصلیش رادیوبود، ولی قسمتهای دیگری هم خودش داشت که مربوط به مطبوعات، جلب سیاستگاه و این کارها بود، وقتی این ادغام بوجود آمد که هم نیازش بود و هم طبیعی بود که این کار بشود، فقط بعنوان یک "تسک فورس" بعنوان یک وظیفه مشخصی که بیک گروهی یا شخصی داده میشود که آقا این را بوجود بیاورد، تلویزیون بوجود آمده بود، چون این کار میباشد بنشود، اما خوب عملاً بصورتی شد که چون مدیر عامل این دستگاه، سرپرست این دستگاه، مدیر عامل آن دستگاه انتخاب شد و تلویزیون هم با لآخره یک دستگاه مدرن تری بود و عجیب اینست که با اینکه عمر کوتاهی داشت کارمندانش بیشتر از آنها بودند (با آنکه شعب رادیو در شهرستانها بیشتر بود)، اینجور شد که رادیو بود که جدا شد از وزارت اطلاعات و داده شد به تلویزیون . عملاً" اینطور شد چون از وزارت اطلاعات که خودش اداره کل انتشارات و تبلیغات بود تشكیلات مستقلی قبل از وزارت اطلاعات که خودش اداره کل انتشارات و تبلیغات بود با آن صورت وجود میداشت واقعاً" اسمش را میشدگفت که ادغام رادیو تلویزیون در یکدیگر، هر کس که رئیشن باشد، اما چون این رفتہ بود در شکم یک وزارت خانه ای و آن وزارت خانه جدا شد و وزیر گرفته شد و بیک مدیر عامل داده شد طبیعتاً" اینطور شد که رادیو به تلویزیون داده شد. با تماکوشی که مدیر عامل آقای قطبی در آن زمان کرد و دستوراتی که داد بهمه که تجربه تلویزیون ایران سعی کنیم تکرار نشود، یعنی اینها خیال نکنندیک گروهی آمده اند اینها را گرفته اند و با اینها بعنوان شهروندان درجه ۲ رفتار میشود (ایرانی هستیم و هموطنیم، باید اینها را بگوئیم) اینجوری شد، یعنی عملاً" اتفاقی که افتاد این رادیویی که بسیار افراد مون زحمتکش داشت بدلیل اینکه اولاً" اکثریت تحصیلات کارمندان رادیو پائین تراز تلویزیون بود، تلویزیون جالبتر بود، جایش بهتر بود، رئیس این یکی شده بود رئیس هر دو، آن معاونین و مدیر کل ها که در آن جا بودند رفتند توی وزارت اطلاعات مانند، فقط یک مدیر کلی همراه آن رادیو آمده که خیلی صلاحیت زیادی نداشت و رفت کنار، عملاً" طوری شد که تلویزیون، رادیو را گرفت. این یکی از مشکلاتی بود که از نظر کار و بالآخره اینکه بجوشدا این سازمان با هم پیش آمد. حتی تاسالهای آخر، سال ۱۹۷۸ که من در ایران بودم، هنوز این احساس جدائی کارمندها، اینکه اینها رادیویی هستند، آنها تلویزیونی هستند، وضع آنها بهتر است و وضع اینها این شکلی بود در آن زمان وجود داشت. ولی به صورت قطع نظر از اینکه این تصمیمش در چه ساعتی و در چه وقت گرفته شد و چه جو بود خیلی طبیعی تر بود. یک کاردولتی بود که انجام شود و ضمن هم مقدمات تش از نظر قانونی فراهم شد و آن زمان بود که قانون

سازمان رادیوتلویزیون ملی ایران از مجلس گذشت و این اختیارات باین شرکت سهامی دولتی داده شد که چون قانونش موجود است اینست که دیگر آن اشاره نمیکنم با اختیارات خیلی زیاد از نظر مالی، از نظر استخدا می، معافیت از بسیاری از مقررات استخدا می و مالی کشور، اینها چیزهای بود که در این زمان بوجود آمد. قبل از تلویزیون ملی ایران چنین مقرر است. آنوقت در اینجا یک گروه عظیمی خوب از رادیو و شهرستانها وارد شدند، سازمان رادیوتلویزیون حتی صاحب یک تعدادی رادیو در شهرستانها شد که در آنجا تلویزیون هم وجود داشت دیگر. برای اینکه نظمات این سازمان در آنجا پیاده بشود، هم فکریهای بوجود بیاید، مشکلاتی پیدا شد، مثلاً گروهی که برنامه کودک در رادیو می‌سازد و گروهی که در تلویزیون می‌سازد با چه مشکلات عظیمی روبرو شدند، که هیچ زمان هم حل نشد، چون دو تا وسیله مختلف بود کوشش براین می‌شده مثلاً "چون برنامه‌های رادیو و تلویزیون تقریباً همه شبیه به هم است (حالسوای یک مقدار فیلم که این داشت) خبر آنها مثل هم است، برنامه کودک، کشاورز است، زنان است، فرهنگی است، موسیقی است، طبیعی بنظر میرسد که باید یک گروهی مسئول این کار باشد و برای هر دو تا برنامه بسازد. حالا صاحب دو تا تلویزیون بودیم. حالا صاحب یک رادیو شده بودیم. با اینکه طبیعی است ولی عملاً انجام پذیر نبود و حتی در آخرهم اگریک گروهی بوجود آمد که اسمش گروه مثلاً " برنامه کودک بود، آنها یکه برای رادیو برنامه درست می‌کردند بازیک افراد مشخصی بودند، آنها یکه برای تلویزیون بودند جدا بودند و تا زمانیکه شبکه‌های رادیو تلویزیون در سال‌های آخر، ۱۹۷۷، ۱۹۷۸، اینوقتها بوجود آمد، این جدائیها بیشتر بود، بعد یک‌خوردۀ داشتن‌دانها با هم دیگر جوش می‌خوردند بصورت یک‌شیکه ۲۰ که ما جراهای دیگر اتفاق افتاد، این داستان رادیو است. حالا در مسئله‌اینکه سیاست مثلاً " تبلیغاتی مملکت باید هم‌آهنگ باشد، باید استعدادها به هدربروز، رادیو یک‌عددۀ در اختیار خودش داشته باشد که تلویزیون از آن محروم باشد (که بیشتر مسئله موسیقی بودیا مثلاً مسئله‌گویندگی)، اینها مسائلی بود که ایجاب می‌کردیک چنین کاری باشد، می‌گوییم، با اینکه سروصدا بیشتری این کار پاکرد، با اینکه از نظر مملکتی یک چنین تکانی خوردکه‌این رادیو اینجور شده، ولی کاملاً طبیعی بود که دستگاه‌توى مملکت که کار می‌کند، خوب رادیو و تلویزیون آن یکجا باشد. همه جای دنیا هم با هم‌هستند دیگر.

سؤال: با تمام شکایاتی که ممکنست اینجور تغییر و تحولات وجا بجا فی، تغییر مدیریت تغییر سازمان، با خودش همراه داشته باشد، ولی اینها مسائل ملموس برای کسانی است که دست اندکار رهستند، آنها ای که دست اندکار رئیستند، شنونده یا بیننده رادیو یا تلویزیون هستند. نظریاً ارزشیابی شما از برنامه‌های رادیو قبل از ادغام و بعد از ادغام چیست؟

دکتر محمودی: یک گفته‌ای در تلویزیون و آن‌زمان رادیو تلویزیون بود که من هم آنرا می‌گفتم. می‌گفتم که وقتی این ادغام بوجود آمد، عیوب رادیو و عیوب تلویزیون در

همدیگرا دغا م شدو کل سازمان صاحب یک عیب بزرگی شد. این بصورت واقعاً "یک شوخی نبود، یک مقدار حقیقت داشت واقعاً" محسن آن درابتدا بیشتر روی یکدیگر اثرگذاشتند. اما مسئله ادغا م خیال میکنم با یدحق دادکه رادیویکخورده از آن حالت خیلی جدی و گرفته دستگاه دولتی با سیستمی که اداره شده بودوا این سنت در آن مانده بود بصورت یک دستگاهی که شوخی در آن نمیشود کرد، شوخی نباید باشد، خبر برنا مه مثلاً "صبح روز جمعه و بقیه همه چیز آن خیلی خشک و مقطع و اینطوری باشد، خبر با یدبا نصورت باشد، یک مقداری با یدحق دادکه بیرون آمد" و اشارات یکخورده آزادگی ها و یا حتی شلوغ پلوجی هایی که توان تلویزیون بود در رادیو ظاهر شد و رادیو، با ید بک لفت خوبی برایش پیدا کنیم" یکخورده "ریلکس" شد، یکخورده از آن حالت گرفتگی وجودی بودن خارج شدوبا صلاح روابط انسانی و رابطه این "میدیوم" خیلی خشک، این وسیله ارتباط رسمی صدای دولتی، میتوانم بگویم که مقداری از آن حالت در آمد، در تلویزیون البته خوب کمتر، ولی تلویزیون یک مقداری توانست استفاده راحت تری بکند از افراد استعدادهای که در رادیو وجود داشت، مخصوصاً "دrama موسیقی، مخصوصاً" درا مرتئا تر، که البته خوب تئاترا دیوئی بودکه یک تعداد آمدند، خوب یکنوع آشفتگی های اداری در داخل بود، ولی از نظر مردم آنچه را که ما داریم و بررسی کردیم وغیره اینجور بودکه بهتر شده است. یک ایرادی که در همان زمان ما در بررسی های اجتماعی و افکار عمومی (چون واحدی بودکه با من کار میکردند) دیدیم پیش آمده بود، که البته این اشتباه ما در ادغا م آن تلویزیون هم بود، رادیوهای که ادغا م شد با اینکه طبیعی بودبا یست اینطور باشد، ولی پیش آمد این بودکه تعدد مراجع خبری و دستگاه های علیرغم اینکه مردم میدانستند، حالا مردم عادی تا یک حدی، بقیه قدری بیشتر، که بالاخره آن تلویزیون، این تلویزیون و رادیو مخالف یکدیگریا مخالف سیاستهای دولت نمیآیند خبرهای گوناگون پخش بکنند، اما هنوز این بودکه شنونده خبرهای رادیو را که گوش میداد ساعت دو، میگفت ببینم شب تلویزیون همچه میگوید، چون واقعاً "یک چیزهای دیگر همگاهی میگفت". یا ببینیم آن تلویزیون خبر را چطوری میگوید، اینها وقتی ادغا م شدن بررسی های مانشان داد که حالا اینها هم را متعلق به یکجا میدانند. یک مقدار اشتیاقی که مردم داشتند حالت ببینیم رادیو ساعت دوچه میگوید، از آن حالت خارج شد، چون میدانستند که همانها، قسمت های مهمش توان تلویزیون هم در خبرهای ساعت هشت با تصویر هست، یک چنین حالتی بوجود آمده بود، بیواش بیواش خوب بصورت دیگر در آمد، از نظر نیروی انسانی با یدگفت که کارمندان رادیو یک مردم خیلی جدی بودند، خیلی مردم وظیفه شناسی بودند، آن حالت هنری و شکلی که در تلویزیون بودند اشتند، نمیخواهم بگویم که آن خوب بودیا این خوب بود. برای رادیو خیلی مشکل بودکه ببیند تلویزیون اینطور است، دفتر مثلاً "امضا نمیکنند، برنا مه اینجوری میدهند، ولی خوب روی همدیگر اثرگذاشتند هردو، وقتی میگفتند عیب های همدیگر را گرفتند این بود که یکخورده از این جور قره قاطی هاشد، خیال میکنم از نظر مردم خیلی راحت تر قبول شدو

عجیب این بود که حتی تاسالهای آخر، روزهای آخر، راجع باینکه چرا تلویزیون ثابت یا تلویزیون ایران را به چه دلیلی گرفتید و قاطی کردید، ایراد میگرفتند، راجع به رادیومردم هیچوقت حرفی نزدند، چون میدانستند هردو مال دولت آند و بایدیکی بشوند. اما هنوز حتی امروز شما با بعضی از بازارگانها که در همین دوران تبعید خارج برخوردم میکنید، مثلًا "یکی از اشتباهات این را میدانندکه، آقا چرا کاریک تا جری را که داشت یک تلویزیون را خوب اداره میکرداین را گرفتید. راجع به رادیوهیچوقت من در این زمینه هیچ چیز نشنیدم." (پایان نوار ۳ ب)  
شروع نوار ۴

سؤال: آقا دکتر محمودی حالا راجع به بستن رادیوتلویزیون نیروی مسلح امریکا در ایران و بعد از گرفتن وظایف آن دستگاه (دستگاه نمی‌شود گفت ولی به‌حال) بعد از گرفتن برنامه‌های رادیوتلویزیون مشابهی توسط سازمان رادیوتلویزیون ملی ایران خواهش میکنم کمی صحبت بکنید؟

دکتر محمودی: در اوائل این گفت و شنودی که داریم اشاره شد، خودتان سؤال کردید، که یک رادیو و بعدیک رادیوتلویزیون متعلق به نیروهای مسلح امریکا در ایران بود. این وسیله تا سال ۱۹۷۷ که وظایف آن، یا هر طور تعبیر بکنید، بعده سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران گذاشتندش بکار خودش ادامه میدارد. در اواسط سال ۱۹۷۶ روی تحقیقات اجتماعی که ما میکردیم و بررسیها کی که انجام میشده‌گذاری، بخصوص از طرف دانشگاهیان وغیره، درحالیکه سؤالی راجع بآن تلویزیون بخصوص مطرح نمیکردیم ولی در نوع سئوالاتی که ارتباطی پیدا میکرد، یکنوع انتقادهایی از حضوریک چنین وسیله ارتباطی در ایران نامبرده میشد. اطلاعات دیگری که از طریق وزارت امورخارجه یا دستگاه امنیتی احتمالاً به قسمت خبر سازمان رادیوتلویزیون ملی ایران داده بودند و توسط مسئولین آنها گاهی در جلسات مطرح میشد حکایت از این میکرد که یک رادیوی سری که رادیوپیک ایران گویا اسمش بود و علیه رژیم ایران در آن زمان سالها برنا مذپخش میکرد، و همچنین گاهی در مطبوعات فارسی زبان گروههای مخالف رژیم در خارج، اشاره باین میشه است که حضوریک چنین رادیوتلویزیون از طرف امریکا در کشورهای اشغال شده بعد از جنگ بین الملل دوم میباشد، بطوریکه یک چنین رادیو و تلویزیون در آلمان وجود دارد که هنوز هم هست و جاهای دیگر دنیا که من نمیدانم، احتمالاً در کره جنوبی هم شاید باشد، و چرا ایران که یک مملکت مستقلی است با یکیک چنین دستگاهی در آن کار بکند. این زمزمه‌ها از گوش و کنا رشنیده میشد. چون کارهای روابط بین المللی سازمان بعده و احمد من ویا قسمتی از آن بعده خود من بود، روزی از طرف مدیرعامل سازمان با من صحبت شد، در سال ۱۹۷۶ بود، که با مقامات امریکائی، اداره اطلاعات امریکا در ایران، بارئیس آن قسمت تماش بگیرم و ببینم که واقعاً نظر آنها نسبت با این رادیوتلویزیون چه هست و تاکی میخواهند باشد و خیلی هم من غیررسم این صحبت پیش بیاید. دلیل مناسبت این کارهم این بود که آنها برناهای تلویزیونشان را سیا و سفید پخش میکردند و تلویزیون

ملی ایران کا رونگی را شروع کرده بودو کارهای آزمایشی آن تمام شده بودو گویا تماش گرفته شده بود تو سط مقامات آن تلویزیون که اگر آنها هم برنا مدهای خودشان را رونگی بکنند نظرسازمان رادیوتلویزیون ملی ایران چیست، این مطلب البته با من در میان گذاشتہ نشده بود ولی آقای قطبی در جریان بود و بجهت این کار بود که این مسئله پیش آمده بود، در آن زمان آقای گوردون وینکلر رئیس اداره اطلاعات امریکا در ایران بود با ایشان ملاقاتی کردم من و برخلاف تصورم دیدم که بینها یت این مسئله برای آنها مطرح است و ایشان که در حقیقت بیان کننده نظر وزارت امور خارجه امریکا بود گفتند که ما هم مدتی است در این زمینه مشغول بررسی هستیم و اطلاعات ما هم نشان میدهد که یک چنین رادیوتلویزیونی مصلحت نیست در اینجا باشد، اما چون این توافق بین وزارت جنگ ایران و وزارت دفاع امریکا شده و بدست نظامیان امریکا اداره میشود، هر تصمیمی که با یادگرفته شود، هم آنها با یدد در جریان باشند و هم با یدبصورتی باشد که عکس العمل بدی بیک نحوی نداشتہ باشد، البته من در آن زمان متوجه این نبودم که عکس العمل بد یعنی چه، وقتی که دولت ایران علاقمند است اینکا را بکند و دولت امریکا هم میخواهد از کجا میشود عکس العمل بدی باشد، به صورت من به مدیرعامل سازمان گفت که نظر آنها هم با این شکل هست و اتفاقاً " در این موردم موافق هستند، بعد دیگر از من خواسته نشد که راجع با این مسئله کار را تعقیب بکنم، مدتی بعد شنیدم آقای سیروس هدا یت که در آن زمان مدیر رادیوتلویزیون شیراز بودند، و به تهران رسماً " منتقل شده بودندیانه، بد لیل اینکه ایشان هم زبانش انگلیسی و انگلیسی زبان بود، آقای قطبی یکباره ماز ایشان خواسته بودند که با یک سرهنگی، سرگردی که نمیدانم در جهاش چه بود، آن امریکائی که رئیس این رادیو تلویزیون هست، تماس بگیرد، او هم تماس گرفته بود و مسئله را عنوان کرده بود و با عکس العمل بسیار شدید آن نظامی امریکائی برخورد کرده بود که این یک دستگاهی است که با آجا زده دولت ایران، وزارت جنگ گذاشتہ شده و بشما مثلاً ارتباطی ندارد که در این زمینه صحبت کنید و اگر حرفی دارید از طریق آنها بماله بشود، این ساقه هم اتفاق افتاده بود، بعد آقای قطبی بمن گفتند که این مسئله را تعقیب بکنیم و بصورتی ابلاغ شود که این دستگاه تعطیل شود، اما مسئله ای که مطرح بود این بود که در آنجا یک جمعیت انگلیسی زبان ( امریکائیها، انگلیسها، استرالیا یهیها، کاناداییها و حتی کشورهای دیگری که زبان انگلیسی را میدانستند) یک جمعیت فراوانی در تهران و شهرستانهای دیگر ایران مثل آبادان، اهواز، اصفهان زندگی میکردند، البته از این رادیوتلویزیون جز در تهران استفاده نمیشدند برد دیگری نداشت، ولی در این فکر بودند که اگر این دستگاه تعطیل شد برای این گروه که اغلب شان برای دولت ایران کار میکنند، حتی غیر از نظامی های امریکائی و در شرکت های خصوصی، یک کاری با ایده از مان رادیوتلویزیون ملی ایران بکند، ما برنا مهای یک ریختیم این بود که پیش از اینکه این دستگاه اتفاقی برایش بیفتدر برنا مددوم، در یک ساعتی، عنوان " ان آی آر تی اینترنشنال " برنا مه بین المللی سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران کمی خبر، یک مقداری موسیقی های خارجی و بعد فیلم هایی که روی " اف ام " ( از گذشته هم این کار را میکردیم که رادیوی " اف ام " صدای اصلی باشد)

رادیو صدای اصلیش باشد اینها را در یک ساعت معینی بگذاشتم و علاقمند بکنیم جمعیت خارجی را که یکی دو سه ساعتی بتوانند از این برنامه استفاده بکنند. همین برنامه هم "رله" می‌شده‌است برنا مههای برنامه دوم به اصفهان. این مقدمه کارما بود که آهسته آهسته بتوانیم آن خلائی را که ممکنست پیش بیا یه عجالتا" با این شکل پس بکنیم. مدتی از این کارگذشت و با لآخره مذاکراتی بین وزارت امورخارجه ایران و سفارت امریکا انجام می‌شود، حتی ملاقاتی یا دم‌هست که آن موقع سفیر امریکا در ایران آقای "هلمز" بود، ایشان خواست و به رادیوتلویزیون آموده‌بلاشگاه طوس نهاد را با آقای قطبی ایشان خورد که منهم در آنجا بودم و مذاکراتی شد که دولت امریکا در این‌نور علاقه‌دار دوازده این کار بشود، منتهی کوشش بشود که برای این جمعیت امریکائی وغیره که حتی در بخش خصوصی ایران برای استخدا آنها دچار رژیم اندوبرازی خانواده‌انها وسائل تفریح وجود ندارد، یک وسیله‌ای فراهم بشود. البته از مان‌خواستند که ما یک رادیوتلویزیون جداگانه‌ای بگذاریم. مذاکرات پشت پرده وجاها دیگر را من نمیدانم، فقط میدانم که در این مورد، تا آن‌جایی که اطلاع دارم شخص شاه یک نگرانی نسبت با این پیشنهاد (به ایشان اطلاع داده بودند که هم‌وزارت خارجه امریکا دلشی می‌خواهد این تعطیل بشود، هم‌ما می‌توانیم آن خلائی که ایجاد می‌شود پر بکنیم) در ایشان پیدا شده بود. این را بعداً "من فهمیدم، بدلیل اینکه وقتی همه کارهاتما شده بود و قرار بود این کار بشود یکوقتی آقای قطبی از من خواست دریک سفری که من با امریکا می‌آمد و مصادف با همان زمان بود، با سفیر ایران در امریکا، آقای اردشیر راهی، با ایشان هم‌من یک مذاکره‌ای بکنم و ببینیم ایشان که در این‌جا هست و هم با وزارت دفاع امریکا و هم وزارت خارجه وغیره تماس دارد یک نظری هم‌گرفته بشود. پیدا بود که مسئله از نظر شاه ایران آنچنان حساس بوده است که تنها اتفاقات و توافق‌های تهران را کافی نمیدانستند، یعنی شاید احساس یک توطه‌ای مثل "ایشان می‌کرد (این را نمیدانم، فقط حس می‌کنم) که اگر این تعطیل بشود یک نوع تیرگی روای بطيه، یک چیزی پیش می‌ورد. من این را با آقای اردشیر زاهدی در واشنگتن مطرح کردم، ایشان بین‌ها یت عصبانی شد که من نمیدانم شما ها چکار می‌کنید آنجا، تلویزیون خصوصی را چندسال پیش گرفتیم، رادیورا ادفا م کردیم، فلان کردیم، این یک دستگاهی است برای یک جمعیتی بزرگان خارجی، در همه دنیا از این برنامه‌ها هست، حالا این را ارتش امریکا اداره می‌کند، شما مگر امپراطوری رادیوتلویزیون را می‌خواهید درست بکنید، این توافقی بوده است درگذشته، در سال‌های قبل، بین وزارت جنگ ایران و آنها بین وزارت پست و تلگراف یا وزارت اطلاعات و رادیو تلویزیون، خیلی نگران و نا راحت تری این کار. من به ایشان گفتم که من فقط از نظر اطلاع خواستم این را بشما بگویم و بینست که آقای قطبی از من خواسته بود که شما غیر از نظر شخصی خودتان که احتمالاً همینست که می‌گوئید آیا مقامات امریکائی هم که با آنها تماس داریدیک چنین نظری دارند یا نه؟ ایشان چیزی نگفت. روز بعد که قرار شد ایشان را ببینم پیدا بود که تماس گرفته است و بمن گفت ایشان خیلی خوب

هر کاری دلتنان میخواهد بکنید، مثل اینکه شما کارها یتان را انجام داده اید دیگر دلیل ندارد با من مشورت کنید. بنظر من رسید که ایشان تماسی احتمالاً با وزارت خارجه امریکا داشته و آنها هم همان نظر ما را تائید کرده اند. بالاخره با ایران برگشت و در یک جلسه ای که در وزارت امور خارجه تشکیل شد از مقامات امریکایی و از جمله ژنرالی که فرمانده تمدنی راهنمای مشاور (یا هرچه اسمشان بود) امریکایی در ایران بود در دفتر اداره ایکه (نمیدانم چندم، چهارم یا سوم سیاسی) مسائل امریکادر آن مطرح میشد و از رادیوتلویزیون هم بنده بودم و آقای سیروس رامتین (که کارهای بین المللی را با ما انجام میداد) و رئیس اداره اطلاعات امریکا، یک چنین گروهی رفتیم و در آنجا نشستیم و رسماً آن شخصی که ریاست اداره چندم سیاسی را داشت به آقایان امریکایی ها این مسئله را، مثل اینکه برای با راول میشنوند، (اولاً) برای من آن ژنرال امریکایی اولین با ربود که دیده میشد) عنوان کرده اشاره کرد به گفته شاهنشاه آریا مهر که ایشان اینجور بوده است و فلان و بعدهم از طرف دولت شاهنشاهی ابلاغ میکنم که این دستگاه تعطیل بشود و سازمان رادیوتلویزیون ملی ایران برای سرگرمی و اطلاع خارجیهای اینجا خودش ترتیب اتی خواهد داد. مقامات "سویل" امریکا که در آن جلسه بودند، مثل همان آقای وینکلر وغیره، اینها خوب در جریان بودند هیچ عکس العملی نشان ندادند، اینها استقبال کردند، ولی آن ژنرال خیلی عصبانی شد، من یادم هست که از جا بلند شد و با حالت عصبا نیت گفت که حتماً "شاه ایران" چندی دیگر هم دستور خواهد داد که مشاورین نظامی را هم از این مملکت خارج بکنند. اینجوری با این حالت تغییر رفت بیرون که برای من خیلی تعجب آور بود که چرا این نظم امریکایی اینجوری رفتار میکند. جلسه تمدنی شده بود که آقای وینکلر در همان تالار وزارت امور خارجه بمن گفت که چند روز است که خبرنگار روزنامه واشنگتن پست در تهران است، این شخص دارد تماس میگیرد با ما که مثل اینکه دولت ایران میخواهد این رادیوتلویزیون را تعطیل بکند و شما در جریان هستیدیانه، ومن تابحال جوابی با و نداده ام چون نمیتوانم دروغ بگویم که در جریان نیستیم، از طرف دیگر هم این مسئله تا حل نشود و اعلام نشود دولت ایران اعلام نکند، یا رادیوتلویزیون نکند من مصلحت نمیدانم چیزی بگویم و دریک محظوظ قرار گرفته ام. من با ایشان گفتم میتوانید ایشان را حواله بدهید بمن، من با ایشان بگویم که حقیقت اینست، تصمیم را مادرگرفته ایم و دلائلش هم اینها است. گفت که این کار را میکنم، ولی وقتی که ما از وزارت خارجه بیرون آمدیم و ایشان رفت توی ما شینش گویا این خبرنگار در همان جلوی وزارت امور خارجه بخورد میکند با آقای وینکلر و مجبور میشود که (چون بعد از وقایع و اترگیت و آن داستانها خیلی مقامات امریکایی وحشت از این داشتن دکه حرفي بزنند که خلاف آن در بی آیدوا این در وزنامه های خودشان بصورت دیگر منعکس بشود) بگوید بله چنین جلسه ای بود و بما اینطور گفته شد. شما ره روز بعدوا شنگتن پست در همان زمان (که تما م این وقایع در ماه مه یا زوئن ۱۹۷۷ است که من میگویم) در آنجا میبینید که یکدفعه در آن روزنا مه روز بعد نوشته میشود که آخرین صدای آزادی که اطلاعات دقیق را

به ملت ایران میداد، بدستور شاه ایران تعطیل شد. برای من که در جریان این کار بودم خیلی تعجب آورد بود وقتی روی تلکس نماينده خودمان از واشنگتن دیدم که واشنگتن پست، یک روزنا معتبری خبرنگاری در تهران میفرستد برای یک چنین امری ویک چنین چیزی را که خودوزارت امورخارجه امریکا علاقمند بود که تعطیل بشود و برایش راهی پیدا کند، اینطور مینویسد. حالایا ارتباط این روزنا مهبا مقامات نظارتی امریکا بود که اینکار را نمیخواستند، یا گروههای دیگری، یا اینکه میخواستند از این فرصت (برای اینکه اختلافاتی با رژیم ایران داشتند) اینطور مطرح بشود استفاده کنند. این حقیقتا "هست و در روزنا مهشما میتوانید بینید. به صورت ما اعتنایی با این کار نکردیم، کار خودمان را ادا مدادیم و قرارشده که این برنامه بین اتمالی در روی یک کانال جداگانه ای به ساعت زیادی پخش بشود و مسئولی برایش انتخاب کردیم. مسئله تلویزیون برای ما مطرح نبود برای اینکه ما اینکار را اشروع کرده بودیم و فیلمهای خودما را حتی میتوانستند صدای اصلیشان را روی رادیو "اف‌ام" بگیرند و غالب امریکائیها و خارجیها اصلاً" برنامه‌های ما را میگرفتند و صدای اصلی فیلم را گوش میدادند. اما برای رادیو، ماتجربه رادیو بزبان خارجی نداشتیم. در یک مدت کوتاهی که این کار بود ما را سعی کردیم واز امریکا با کمک دفتر واشنگتن یکی دو نفر از این "دیسک جاکی" هائی که صحبت میکنند و بصورت "اف‌ام سی" زنده هستند و به سبکی که آن را ادا مه میشده ادوبنامه که بخريم از آنجا که آن را دیوری نوار می‌آمد، اینها را فراهم کردیم ویک فرستنده ای هم برای اینکار که در ایران وجود داشت (فرستنده ضعیفی داشتیم که تهران را میپوشید) شروع بکار کرد. آن رادیو تلویزیون امریکائی‌ها هم قول دادند که هر نوع کمکی که از دستشان بر می‌آید تا زمانی که کار را هنریافتد، بما بکنند. بعداً "چون همه اینها گوینده‌ها و اجراء کننده‌ها شان در رادیو خودشان گروههای امریکائی بودند، در آخرین لحظات، با اینکه قول داده بودند، رئیس اداره اطلاعات امریکا بمن گفت که گفته‌اند بمن تا اینکه وزارت دفاع تصویب نکند و بما ابلاغ نکند، ما نمیتوانیم همکاری بکنیم. ما هم همکاری آنها را نمیخواستیم ولی برای شروع آن کار میخواستیم،<sup>۱</sup> ما مقدماتی فراهم کرده بودیم و فکر میکردیم چون ممکن است یک چنین کاری باشد و بخصوص که ما دلما ن نمیخواست که نظارتی امریکا به سازمان رادیو تلویزیون بیآید برنامه اجراء کنند، اینست که ما آماده شدیم و قرارشده اینکار را روز معین شروع بکنیم (با یادر تقویم تاریخ رانگاه کرد که روز چهارم ژوئیه ۱۹۷۷ مصادف با یک روزی در تاریخ ما بود که قرارشده‌ما کارمان را از آن روز شروع بکنیم) بدون اینکه توجه داشته باشیم این روز مصادف با چهارم ژوئیه است. اطلاعیه‌ای درست کردیم بزبان فارسی و انگلیسی، به روزنا مهای فارسی دادیم، به روزنا مهای انگلیسی زبان تهران دادیم، در رادیو تلویزیون خوانده شد، از طرف خود آنها خوانده شد، که بیک صورت دوستانه‌ای این وظیفه یا این کار را این سازمان بعهده میگیرد و در روی این طول موج "اف‌ام" و "اف‌ام" وبعد تلویزیون کار خودش را شروع میکند. وقتی که هنوز کار مارا شروع نشده بود، یکدفعه خود مقامات امریکائی متوجه شدنده‌که این روز مطابق با روز جشن استقلال امریکا است و آقای وینکلر بمن تلفن کرد که از نظر جامعه امریکائی بخصوص نظارتی

که یک خرده نا راحت شده اند بهتر است که این تاریخ مصادف با جشن نباشد و یکی دو روز دیر تراینکار را بگنیم. اتفاقاً "همه مینطور شد، بجای روز چهارم جولای دو روز بعد مانع اینکار را شروع کردیم، آن دستگاه هم تعطیل شد، و سالش هم بدردما نمیخورد، برای خودشان بود ورفت. والبته یک هزینه‌ای بعده‌های ما گذاشت برای اینکه تعدادی کارمند خارجی استخدا م شد در آنجا ویک واحدی در سازمان را دیوتلوازیون مسئولیت این برنا را گرفت. و غالب این بود که عده زیادی از ایرانیها که برنا مهندسی از بزرگان اصلی میخواستند گوش بدیدند، چون رادیواز صبح تا شب موسیقی تقریباً "پخش میکرد و خبر میداد، چون حالابا قدرت بیشتری بود، موسیقی‌های ماتا زه تربود، نوارهای که از امریکا فرستاده میشده‌اند "شو" های رادیوئی که مال آنها کهنه بود برای اینکه میرفت دور دنیا میگشت در کشورهای مختلف بعدیست ایران میرسید (بعد از آلمان و زاپن و جاهای دیگر) مال مانند تازه تربودگوش میدادند، خیلی هم جالب بود و خوب بود ولی از عجائب این بود که همان رادیو و همان افرادی که در تحقیقات یکی دو سال گذشته مادام نشان میداد که حضوریک چنین رادیوتلوازیونی را در ایران دلیل اشغال نظامی امریکا میدانستند، حتی آن رادیوی پیک ایران و مطبوعات فارسی زبان مخالفین، یکدفعه شروع کردند به تبلیغات که دولت ایران با پول و مالیات ملت ایران آمده است برای امریکا ئیها سرگرمی درست کرده و رادیو و تلویزیونی را که آنها خودشان مجاناً "برنا مهندسی" بودند و به تبعه خودشان برنا مهندسی دادند و کسی حرفي نداشت، حالا آمده دولت ایران این را بعده گرفته و با خروج خودش دارد و سوالات سرگرمی آنها را فراهم میکند، اینهم عکس العملی بود که از جانب مخالفین داشتیم و این هم داستان این کار.

سؤال: خیلی متشرکم. به راحتی از مسائل رادیوتلوازیون، آقای دکتر محمودی نمیشود گذشت، چون رادیوتلوازیون فقط یک سازمان رادیو و تلویزیون، همانطور که اسم آن هست، نبود. آنقدر فعالیتهای جنبی دیگر دور خودش داشت که بنظر میرسد گاهی از اوقات رسالتی را که راجع بآن صحبت کرده بودید، رسالتی را که برای خودش قائل بود، آن هم توی فعالیتهای دیگر گم میشد. از طرفی هم، هر چند میدانم که شما آگاهید نسبت بهمدا این فعالیتها، ولی اجازه بدهید آنچه را که بیشتر جنبه رادیوئی و تلویزیونی دارد با شما مطرح بکنم، آن چیزهاست که شاید شما بیشتر داشتید که در کارش بودید و به نوعی کمک کردید به توسعه و به وجود آمدنش، مثل رادیو و تلویزیون آموزشی که یک کار رادیوتلوازیونی و آموزشی بود که در محدوده آگاهی و دانش تخصصی شما بود جز امور بین‌المللی، آن چه داستانی داشت؟ چرا لازم بود در ایران بوجود بیاید؟ آیا این نیاز را کی حس کرده بود؟ سازمان رادیوتلوازیون حس کرده بود که سازمان آموزشی مملکت تلویزیون لازم دارد؟ دستگاه‌های آموزش مملکت حس کرده بودند که میخواستند؟ یا اینکه فکر کرده بودید که اگر هم یک چنین چیزی باشد خوب است؟

دکتر محمودی: سؤال شما را از دوچهت من میتوانم جواب بدهم. یکی اعتقاد شخصی من که نمیتواند بینها یست موثر باشد را چنین رادیوتلویزیونی، من شخصی نبودم که مقام نهائی تصمیم‌گیر باشم. هر کس که میدانید تحقیقات رادیوتلویزیون، ارتباط در دانشگاه‌های امریکا، اروپا یا هرجایی میکند بیشتر مسائل استفاده از آین وسائل در آموزش، در توسعه اقتصادی، توسعه ملی، سواد آموزی وغیره وغیره در آنجاها صحبت میشود، "اصولاً" آدم در دانشگاه که درس میخواند فوق لیسانس، دکترا، هرچه میگیرد خیلی کم تماس پیدا میکند با این حرفه، صنعت، فن (هرچه را که میگوئید) و آنچه را که در بازار وجوددارد، شما خیلی کم مثلًا" با برناوهای رادیوتلویزیون که بصورت باز رگانی در امریکا هست، حتی با آدمهای اینها در دانشگاه برخوردمیکنید. همیشه بحث‌هایتان میرودرد که در این شکل که اول عرض کردم، من بدليل تحقیقات در این رشته شخصاً" اعتقاد داشتم که رادیوتلویزیون میتواند در توسعه ملی، در بالابردن سطح فکر مردم و بطوریکه یکباره در همین گفت و شنود عرض کردم حس میکرم خیلی اطلاعات را میشود از طریق تلویزیون بخصوص در احتیا رسالمندان بیساد گذاشت که حتی آنها نیاز به سواد آموزی برای آموختن آنها نداشته باشند. این اعتقاد شخصی من بود، بهمین دلیل همیک تجربه‌ای در تلویزیون ایران، بدون اینکه هزینه‌ای باشد، برای مدارس انجام دادم. شاید همین علاقه بود که وقتی آقای دکتر هدایتی در آن تلویزیون که خیلی محدود بود و کاری نمیکرد جز همان کاریک کلاس درس میدهد ولی بخاطر اینکه معلم بهتری را شاگرد های دیگر هم در جاهای دیگر آنرا ببینند. وقتی از من خواستند، چون علاقه مند بودم، انجام دادم. یک چنین مسئولیتی را هم برای یک تلویزیون مداربسته در دانشگاه جندی شاپور، وقتی که آقای دکتر مهراء رئیس آن دانشگاه (که با من آشنا بودند) خواستند با کمال میل قبول کردم. روزهای تعطیلیم را با هوا پیما که خرچش را دانشگاه میداد میرفتم با هوا رکه به آن مرکز کمک کنم، این جزو خواسته‌های شخصی و علاقه من بود. پس من نمیتوانستم نسبت با این مسائل بیطوف باشم ویک نظرداشتم. داخل این هم‌نشیش که آیا یک تلویزیون جداگانه‌ای لازم بود باشد یا همین شبکه را دیجیتال تلویزیون میتوانست آن نقش آموزنده را بصورت دیگری داشته باشد. چون چنین چیزی نشد نمیگوییم. اما چطور شد که یک چنین سازمانی، تشکیلاتی در شکم رادیوتلویزیون ملی ایران، که بعداً" مرا حتماً بزرگی هم برای ما ایجاد کرد، اختلافات زیادی بین وزارت آموزش و مقامات آن و ما بوجود آورد. در حقیقت، تحمیل شدبه تلویزیون، در این مورد در مجامع علمی، دانشگاهی، در کنفرانس انقلاب آموزشی وغیره کسه من حضور نداشتمن و سالهای آخربدو دفعه ازمن دعوت کردند و رفتم برای اینکه یک انقلاب آموزشی در مملکت بوجو دیباً یدو با کمبود معلم روپرتو هستند، ساختمانها مناسب نیست، با رشد جمعیتی که حدود ده میلیون شوکی نیست ده میلیون دانشجو و دانش آموز و نوآموز در مملکت وجود داشت و برای یک جمعیت سی میلیونی در آن زمان، یک رقم بسیار بسیار بالایی بود که باید این را ماهیچوقت فراموش نکنیم و یک دیگر چنین رشدی که بجهه به سن شش هفت سالگی میرسد بدست میروند، بعد اینها در میانند به دیبرستان میروند، هیچ وقت با این سرعت نمیشده که معلم

تربیت کرد، نمیشد مدرسه ساخت، این مشکل مملکت بود و بینها یت دستگاه مملکت نسبت باین مسئله حساس بود، آما رها متفاوت بود ولی تا ۶۲٪ جمعیت ایران که زیر ۱۸ سال هست، آما رداده میشد که یک چنین وضعی دارد، همه به دانشگاهها راهنمایی، همه خارج نمیتوانند بروند، بعد این مسئله مطرح بود که از تلویزیون میشود حتی درس‌های دانشگاهی حرفه‌ای داد، مثل مثلاً "دانشگاه آزاد که بعداً" پیداشد، اینها مسائلی بوده است که در آنجا مطرح میشد. من شخصاً در جریان آن نبودم ولی در همین گیرودار که راجع به مسائل آموزشی مملکت صحبت میشد نگاهی یا یک اصلی با صول دیگرانقلاب که شاه، بعد از آن هشت نهماده اول هرسال یک چندتائی ایشان اضافه میکردند باینها آنوقت اضافه شده یک حالت فرماتی داشت که با یه تلویزیون در آموز مورداستفاده قرار بگیرد و حتی ما هواره مخابرای محلی "لوكال"، که ایران باید سفارش بدهد، با یه در اختیار شبکه آموزشی گذاشته بشود، درس‌های حرفه‌ای، دانشگاهی، درس‌های ابتدائی، همه چیزرا زاین جاده بشود و یک چنین کاری گفته شد و مخصوصاً به ما هواره اشاره شد در آنجا. وقتی که این عنوان شدت‌توسط شاه فقید و اسامی تلویزیون سرده شد، طبیعتاً مدیرعامل سازمان رادیو تلویزیون (که حالا ایشان در جریان امر بودیا نبود من نمیدانم) با وزیر آموزش (که آن زمان دیگر منهم در این جلسات شرکت میکرد) و حتی در حضور نخست وزیر و وزرای دیگر چندین جلسه بود که چکار با یه کرد که این فرمان اجرا گردد، پای تلویزیون کشیده شده بیان، البته این حجم و توسعه و وضعی را که عنوان شده بود توسط شاه فقید یک هیولای عظیمی بود. حتی ما هواره ایکه مادر اختیار نداشتیم اگر بخواهند بخرند (که آن زمان هم فروشندۀ ها بدنبال این بودند که ما هواره‌های محلی بکشورها بفروشنند) در اختیار این کار قرار بگیرد، کانالهای متعدد آموزشی که بتوانند مسائل آموزشی مملکت را حل بکند، احتمالاً همه این مطلب میتوانست درگزا رشته‌ای کارشناهای آموزشی هم با ایشان داده شده باشد، ولی من اینها را نمیدانستم. به صورت این یکدفعه موضوع روز شد، این تلویزیون آموزش کوچولوئی که هنوز وزارت آموزش داشت و بکار خودش ادامه میداد طبیعتاً آن نمی‌توانست اینکار را انجام بدهد. جلسات متعددی با مسئولین آن تلویزیون وزارت آموز تشکیل شد، قرار شد که سازمان رادیو تلویزیون ملى ایران که مجهر است و بودجه آن هم اضافه شد (قرار شدحتی با آنکه وسط سال بود طبق یک ماده ای از سازمان برنامه هزینه‌اولیه ایجاد چنین کاری را دولت در اختیار سازمان رادیو تلویزیون بگذارد و در سالهای بعد هم در بودجه منظور بگنیم) و مابراز این کاریک واحد کوچکی را درست کردیم. چون من کارم اینها بود این کار را هم دوست داشتم، و طبیعتاً مدیرعامل سازمان هم میدانست، ایشان از من خواست که این واحد را سپرستی بکنم، منه‌م از تعدادی از همکارانم که تحصیلاتشان در این زمینه بود خواستم که چند نفر کارگردان و درس‌ها برنا مه سازی بکنند. این کار را با تماشاگالاتی که وجود داشت شروع کردیم و پخش برنامه‌ها را در ساعتی قبل از شروع برنامه شبکه اول که معمولاً حدود ساعت ۵

شروع میشد، مثلًا" از ساعت چهار یا سه ماشروع کردیم. همزمان البته با آن تلویزیون آموزشی کوچک که برنامه‌های دبیرستانی را میداد، آن بکار خودش ادامه می‌داد و آهسته چندماهی که این کار انجام شد آن دیگر تعطیل شدوا بین تلویزیون همینجور ساعت‌های کارش را اضافه کرد و در هفته چندبار تکرار می‌کرد. البته تولید برنامه‌ها خیلی بهتر از برنامه‌ای بود که آن تلویزیون آموزشی درست نمی‌کرد. ولی مشکل این بود که چگونه در کلاس‌های درس در سراسر مملکت می‌شود آنها خودشان را تطبیق بدهند با این درسها که از روی کتابهای خودشان درست نمی‌شوند، بخصوص از نظرساعت، و مسئله دیگرا ینست که سرعت تدریس یک معلمی مثلًا" در زاده این که همین تلویزیون آموزشی دیده نمی‌شوند، آیا شاگردان آن کلاس بهمین سرعتی که ما درس میدادیم آنها هم درس می‌خوانند؟ آنها جلوتر بودندیا عقب تر؟ این نوع مشکلات که حalamن داخل مسائل فنی و علمی آن نمی‌شوند. منتهی این کار مرتبًا "توسعه پیدا کردو آدمها زیاد ترشند، حتی عمارتی را که قبلًا" تلویزیون ایران، یعنی کانال ۳ سابق، داشت که ما هنوز استفاده‌هایی از آن می‌کردیم وحالا دیگرا استودیوی بزرگ تلویزیون ملی ساخته شده بود، کل اینها دربست در اختیار تلویزیون آموزشی گذاشته شده بود. مقادیر زیادی هم وسائل آموزشی، سمعی و بصری که بتوانند لابرآتوارهای مجهزی داشته باشند. فیلم‌های آموزشی که اینها دیگرا زآن صورت که تلویزیون آموزشی وزارت آموزش که یک معلم با تخته درس میداد، خارج بشود و عملًا" تولید برنامه آموزشی بشود، شروع کردند بکار. در این فواصل چون من همینطور که عرض کردم یکی از وظائف دیگرم مسائل ارتباطات بین‌المللی بود و سفر میرفتم، در این مسافت‌ها که میرفتم و بر می‌گشتم دیدم که اتفاقاً "آن کسی را که بعنوان مسئول تولید این برنامه‌ها بود عوض کرده‌اند. دکتر فرهاد صبا از کسانی بود که در استخدام ایشان (که ما در خارج میرفتیم و استخداماً می‌کردیم) خودمن در جریان بودم، فارغ التحصیل دانشگاه "سیراکیوز" بود و خدمت نظام مش راهم در تلویزیون میداد، دیدم ایشان به مسئولیت اینکار گذاشته شده. البته اولین شغل او بود وجوان بود، با همه علاقه، با همه علم و ارزشی که داشت خوب طبیعتاً" یک جوان برای اداره این کار با یک مشکلاتی هم روبرو نمی‌شود. وقتی این کار شدم من در کنفرانس انقلاب آموزشی تابستان سال بعد از شروع این کار (در حالیکه هیچکدام از معاونین و مدیران سازمان رادیوتلویزیون ملی ایران، که خود بینه هم یکی از آنها بودم، مدیرعامل دستگاه، مارا به حضور شاه معرفی نکرده بود، مثلًا" مانند وزارت خانه‌ها که معاونین را معرفی می‌کردند، برای هیچکدام از ما اینطور نبود) ولی رئیس تلویزیون آموزشی را که دکتر صبا بود ایشان را رسماً" معرفی کردند. روزنا مه ها و مطبوعات هم‌گفتن دونو شتندو یک تبلیغاتی روی این کار شد. البته یکی این بود که بدانتدا این کار را سازمان رادیوتلویزیون می‌کند، دوم این که شاید مقاماتی که آن تلویزیون کوچکتر را در روزارت آموزش و پرورش اداره می‌کرند و اداره کل سمعی و بصری را که شنیده می‌شد کا رشکنی‌ها ئی می‌کنند، وقتی این مسئله با یک صورت عنوان می‌شود و رئیس این تلویزیون بحضور شاه معرفی می‌شود دیگر احتمالاً" از آن کارهای

نکند. بعدها که اتفاقاتی در ایران افتاد و دیگر من نبودم، آقای قطبی از سازمان رادیوتلویزیون استفادا دو سیروس هدایت دوست دیگر ما که سرپرست موقت سازمان رادیوتلویزیون در زمان شریف اما می شد. در همین سال گذشته ایشان همکه در امریکا هست، آمدویک حرفی بمن زد که یک مقدار دیگر هم برای آن فرمان گرفتن و بردن صبا بحضور شاه یک چیز دیگر را هم برای من روشن کرد، آن این بود که گویا روی پرونده صبا وقتی که برای آن "کلیرنس" ( چی بود اسمش که به ساواک میفرستادند و با صلاح جازه استخدا م میداد) خواستند، گویا آنها نوشته بودند که با ایشان کار رحاس مراجعت نشود، بدليل اینکه ایشان یکوقتی که داشتند شجوبوده است و در سانفرانسیسکو داشتند میرفته یک نشریه ای داشته، با اینکه مخالف رژیم نبوده و حتی با گندر اسیون در حال مبارزه و منازعه بوده، ولی چون جزء باند دولتی نبوده یک چنین حرفی روی پرونده اش گذاشته بودند. آقای قطبی تنها کسی بود که در جریان این کار بوده و این پرونده ایشان در کشوی شخصی آقای قطبی بود که وقتی از اداره میرودوسیروس هدایت این کشو را باز میکند، این پرونده را بعلاوه پرونده چند نفر دیگر در آنجا میبینند. آقای قطبی هم خوب کسی را ملاحتراز دکتر صبا که تحصیل و دکترا یش در این رشتہ بود نمیدانسته و با این کار، از همان چیزهایی که قبل از خدماتتان عرض کردم، یک برگی را بزمین میزند که شاه مملکت ایشان را بحضور پذیرفته و قبول کرده است مدیر تلویزیون آموزشی باشد تا از آن با بت مزاحمتی برای صبا فراهم نکند. اینهم بمنظور من میرسد یک دليل دیگری است که اینکار را کردند. بهره صورت فرhad صba هم آنجا مشغول بکارشند، در مدت بسیار کوتاهی بدليل حمایت بیدریغی که از طرف مدیرعامل و همه از این دستگاه میشد، روی استخدا م آنها، روی بودجه شان، روی وسائل و یک ماده جدآگانه بودجه ایکه از برنا مدهای عمرانی کشور را زمان برنا مه داده شده بود برای خریدن تلویزیون، نصب در مدارس، با وسائل آن، خیلی دست این دستگاه باز شد و با سرعت عجیبی این دستگاه رشد کرده و همان رشد سریع عجیب آن موجب شد که مشکلات عدیده ای هم در کارش بوجود آمد. یکنوع عدم رضایتی ای کارمندان کارمندانی آنجا، حتی قبل از مسائل و اتفاقات انقلاب ایران، بوجود آمده بود که همه رانگران کرده بود که این عمارت، این تعدا دجوهایی که بکار گرفته شده اند ( شاید مسائل مدیریت هم در آن مطرح بود و هر دلائلی بود ) ممکنست یک مشکلی بدهست سازمان رادیوتلویزیون بدهد که علائم آن را من همکه در آن زمان بودم میدیدم. گاه گداری کارگرانهای اینها، تهیه کننده ها، کارمندانی قدیمی تری که آنجا بودند می آمدند و مشکلاتی را راجع با این سازمان تلویزیون آموزشی مطرح میکردند. بعدهم شنیدم که در زمان افتتاحیات و انقلابات ایران اولین جایی که کارهای خیلی عجیب و غریب انجام داده از همین تلویزیون آموزشی شروع شده است. خلاصه آن قسمتی که راجع به سازمان دهی و تشکیلات و تاریخچه کوتاه آن است دارم میگویم، اما اینکه این سازمان چقدر توانست موثر باشد رکار آموزش مملکت وغیره، واقعاً "نمیتوانم بگویم. طبیعتاً" بی اثر نبود. بعدها نشگاه آزاده آن هم داستان دیگری است و آنهم بوجود آمد، آن هم

برنا مهها یعنی از این تلویزیون پخش میشد. ولی چون دیگر این سالهاي ۱۹۷۷، ۱۹۷۸ بدليل اينكه من بدبيرکلی اتحاديه راديو تلویزیون انتخاب شده بودم واقعاً ارتباط با سازمان راديو تلویزیون ملي ايران ( منهاي مدیرعام و دعوتهايى که از من برای بعضی از جلسات شوری میکرد ) دیگر قطع بود و احدهاى که من داشتم مدیران دیگر آنها را با اختیار تام اداره میکردند، خیلی نمیتوانم راجع به جزئياتی که روزمره چه میگذشت و چه مشکلاتی داشتند وغیره صحبت کنم، فقط آنچه را که در جلسات شنیدم میتوانم بگویم.

سؤال: آقای دکتر محمودی "دانیل لرنر" که معروف حضورتان هست؟

دکتر محمودی: بله

سؤال: این شخص یک تئوري "مدرنا یزیشن" دارد، نوسازی، تجددهواهی، نوآوری، هرچیزی که در این زمینه اسمش را بگذاشید، چندتا پیش شرط برای مدرنا یزیشن ذکر میکند که این شرائط باید اول بوجود بیاید تا یک کشوری برای "مدرنا یزیشن" آماده بشود. یکی اینست که با باید این دهات پراکنده کوچ کم کم از بین برود و شهرکهاي بوجود بیاید. مردم را به شهرک بپرند برای اینکه بتوانند تسهیلاتی را که برای یک زندگی ساده عادی معمولی لازم است و این خدمات را بآنها برسانند. دوم سواد آموزی است. این مردم که جمع میشوند باید با اینها سوادیا داد. بعد از این مراحل و یا آنکه بدرجاتی این مراحل بیک نوعی روی یکدیگر بیفتد، گشودن در ارتباطات اجتماعی بروی این مردم است که طبیعتاً "با سواد آموزی مردم در شان را بروی اینجور وسائل باز میکنند. یعنی روزنامه بیشتر میخواهند بخوانند، مجله بیشتر میخواهند بخوانند، کتاب دلشان میخواهند بیشتر در اختیار شان باشد، رادیو و تلویزیون میخواهند بیشتر داشته باشند و بیشتر را از آن بتوانند استفاده کنند. اینها است که دست بدهست یکدیگر میدهد و ملتی را میبرد بسوی صنعتی شدن، مدرنیزه شدن و هرچیز دیگری که در همین زمینه ها اسمش را بگذاشیم. بنظر میرسد که هر کدام از این اتفاقات تک تک و جدا از هم و بدون برنا مه، داشت توى مملکت ما پیش میرفت. من راجع به درست بودن یا نادرست بودن تئوري "لرنر" چیزی نمیدانم ولی بنظر میرسد که این فعالیتهاي پراکنده نتیجه اش شکست بود.

دکتر محمودی: تا آنجا تکه مربوط به وسائل ارتباط جمعی میشود، البته از این تئوریهای توسعه و "دولوپمنت" انواع و اقسام هست. همانطور که گفتید لرنر هم گفته وکسان دیگر هم گفته اند. این نوع تئوري بر اساس معیارهای غربی و تحولاتی که در غرب اتفاق افتاده است و اینها با صلح مدرنیزه شده اند طرح ریزی شده. اینها با نگاه کردن به عقب خودشان اینها را نمونه قرار داده اند که مثلًا "درا میریکا" اینجوری شد. یعنی این نیاز بوجود آمد که مردم بخواهند در آن ده تلویزیون

داشته باشد، و آن عبارت از این بودکه پس برق را داشتند، وقتی برق را داشت فکر میکرد خوب تلویزیون هم که در شهر است، من هم میتوانم این را بخرم و داشته باشم. یا روزنا مه با نصورتی که ما آن میگوییم روزنا مه هست، مردم آیا قبولش دارند، مطالب آنرا میخواستند، خبرها یعنی درست است، اعتقاد آن دارند، خوب من هم که در آینه ده هستم آنوقت دلم میخواهد داشته باشم. اینها تما مدلها هی هست که در غرب نگاه کرده شده، کسی ننشسته اینها را اختراع بکنده بگوید با یاد اینها اینطور باشد. البته بعضی از دانشمندان علوم اجتماعی یک چنین احکامی برای کشورهای جهان سوم صادر کرده اند که حتی ارتبا طی به غرب ندارد، ولی بیشتر آنها روی مدلها توسعه که در غرب اتفاق افتاد، میگفتند خوب دراینجا که اینطور شده پس مثلًا در ایران یا تایلند هم اینجوری باید بشود. داخل این بحث نمیخواهیم بشومنه من اعتقاد دیگری روی این مسائل دارم، چیزی را که اشاره کردید و خیلی اساسی بود در کارهای رهیف لرنر که گفتیم یک جا آن اشاره میکند، این بودکه ما در ایران پیش از اینکه مردم، ملت، توده ها نیازها را حس بکنند و خواستهای خودشان را ابرا زبده اند و یا حتی نسبت بآنچه را که ابرا زنکرده اند آگاه باشند، هنوز بمرحله ای نرسیده باشند که فریاد بزنند و آنرا بخواهند، هیئت حاکمه ایران در این پنج شش ساله آخر عمر آن رژیم (اقلًا) اگر پیش از آنهم نبود) بدلیل اینکه یک گروه تکنولوژیات مسلط به مملکت شده بود (همه اینها را بحساب این نگذارید که یک پادشاهی در آنجا بود و با اقتدار واستبداد حکومت میکرد، با یتصورت نبود مسئله) یک گروه چندین هزار نفری تکنولوژیاتی که بنده و شما هم احتمالاً جزء همانها بودیم و حتماً "بودیم، تحصیلاتی کرده بودیم، آمده بودیم و با دنیا ای غرب آشنا بودیم و دیده بودیم که آنها از نظر صنعتی، از نظر آموزشی، از نظر مسائل بعدها شتی، طبی، با همها ایراداتی که دارند با لاخره پیشرفت های حاصل کرده اند و خوب باید، تمدن امروز بشری اینها هست، اینها دلیل تمدن است که آدم خوب زندگی بکند، خانه اش خوب باشد، وسیله ارتبا طش خوب باشد، رادیو داشته باشد تلویزیون داشته باشد، مدرسه برود، بعدها شت وغیره. چون علام پیشرفت را همینها میدانند، تعداد تلفن یک مملکت، تعداد اینها که نوشته میشود، تعداد با سوادها، تعداد تختخوا بهای بیمارستان، تعداد اطاق هتلها و خلاصه اینها شده عواملی که پیشرفت را بآن ارزیابی میکنند. ما که محصول چنین آموزشها هی بودیم و دیده بودیم هر قدر هم که میخواستیم در قالب مسائل ملی و سنتی خودمان عمل بکنیم با لآخره این یک واقعیتی بود که یک کشوری با تمام قدمت تاریخی آن که اسمش یونان باشد یا مصر باشد یا چین باشد یا ایران باشد که در زمان گذشته آنها متمدن بودند (حالابخشی ندارم که چرا اینها اختلاف داشتند باقیه) ولی امروز دیگران چیزها علامت تمدن نیست. برای مثال وسط صحبت بگویم، یک زمانی در تلویزیونهای جنوبیان که پخش میشد اصرار زیادی بود که برنامه های ایران زمین ما، اسلامیدها و عکسها ای از آثار تاریخی ایران (که بالآخره یک عمارت های کهن و قدیمی و خراب شده و آثار تاریخی مثلًا) بصورت تخت جمشید هست) اینها را نشان میدادند. یادم

هست که یکروزی عنوان کردم که آقا این ممالک جنوب خلیج فارس که ما دلمان میخواهد، دولت و مملکت میخواهد، یک مقدار تحت تاثیر تبلیغات و قدرت ماباشند، اینها سنگ نبشهای و سنگ شکتهای تخت جمشید را علامت تمدن نمیدانند که ما مرتباً "پخش میکنیم، برای آنها استخر "فیلتريزه" شنا، یک هتل شراتون هیلتون نمیدانم ۲۵ طبقه، یک فرودگاه مدرن، اینها برایشان علامت تمدن است. اگر میخواهید افکار این مردم را تحت تاثیر قرار بدهید (ممکن است حرفهایی که من میزنم بیک دلائلی مقبول نباشد ولی در کار تبلیغات آدم باید حقیقت را بگوید ولواینکه تلخ باشد. آنها امریکا را یک مملکت پیشرفته میدانند و حتماً "هم میدانند، انگلستان را میدانند، فرانسه را میدانند، اینها را بچه دلیل میدانند؟ نه بدلیل اینکه اینها چند هزار سال تاریخ دارند، نه بدلیل اینکه سرشاری از سه هزار سال پیش آن جاست، بدلیل اینکه اینجور چیزها را دارند شما اگر میخواهید که ایران را یک مملکت مدرن متمدن و با قدرت که چشم کشورهای عقب افتاده با نسوهست معرفی بکنید، با یاد اینجور چیزها را با آنها نشان داد. البته این یک نظر تبلیغاتی و "پروپاگاندی" بود که من داشتم. بر میگردم به مطلب. در ایران همه ما هم تحت تاثیر یک چنین افکاری بودیم، منتهر مسئله‌ای که با آن روی رو بودیم این بود که این نیاز چگونه در مردم ایجاد بشود که در فلان روسای کوچک خود آنها با صلاح "ما یگریت" مهاجرت بکنند و دریک دیگری که قابلیت دارد متمرکز بشوند و آنها بشود مرکزاً اینها، نه اینکه بزوراً اینها را مثلاً سربازها بردارند بیرون شان بکنند که بروند آن جا جمع بشوند. نه، یک نیازهای طبیعی، مثلاً مدرسه‌ای در آنجا ساخته میشود و چون آن ده دیگر بچه‌ها شان مدرسه‌ندا رند طبیعتاً بچه‌ها شان با یدمثلاً "ده کیلومتر بروند آن جا بمدرسه و یواش یواش ول میکنند آنجا را میروند توی آن ده دیگر زندگی میکنند. پس آن ده با یاد صاحب یک مدرسه خوب باشد، یا یک کلینیک، یا بیمارستان و یک دلائل منطقی وجود داشته باشد تا مردم به آنجا کشیده بشونند، این در ایران بوجود نیامد، یعنی ماتکنکرا تها که کارهای دستمن بود و پول هم مملکت داشت، اختیار هم در حدود کارهای بهمه مداده شده بود، برای اینکه مملکت را بر سانیم با این مظاهری که با آن بگوئیم "مدرنیزه" (میشود شکر در تما ماین روزها ولی بدیختانه این ها معیارهای پیشرفت بود) ملاییش از اینکه مردم نیازهای را حسن بکنند پیش از اینکه بطور طبیعی اینها بوجود بیاید، شروع کردیم آن کارهای را انجام دادیم که اگر مردم خودشان آگاه میشند میخواستند. وقتی ما این کارهای را میکردیم مردم نمیخواستند اینها را، بعداً "این مسئله انقلاب نشان داد که اصلاً" مردم، با غبان شما یا بنده یا یک کس دیگر، برای مثل میگوییم، این با غبان معلوم شده بهیج عنوان دلش نمیخواهد که دخترش مثل دختر من بی حجاب برود به مدرسه، زبان خارجی بخواندو احتمالاً وقتی دبیرستانش را تما مکرد، برودا امریکا درس بخواند، مایخال میکردیم که این میخواهد و چون امکانش را ندارد ما باید یک کارهای بکنیم که در آمداین آدم با لابرود و این آدم بیخودی با غبان نباشد که ما هی صد و پنجاه تومان بگیرد وزن و بچه‌اش توى یک اطا قکی در گوش خانه ما زندگی کنند. خیال میکردیم آرزوی این هم

اینست که زندگی مثل من داشته باشد که بجهه اش هم این کار را بکند ولی معلوم شدگه، نه، این ما فرنگ رفته‌ها، ما تکنوکرات‌ها بودیم که با این زندگی خوکرده بودیم. اولدش نمیخواست از زیرکرسیش بپرون بیاید، او دلش نمیخواست دخترش چادرسراش نباشد، حالا این کار غلط است یا درست کاری ندارم ولی این اشتباهی بود که تکنوکراسی ایران و هیئت حاکمه ایران در این زمینه کرد، و توی این مطلب اگر بگردیم من خیال میکنم جواب کل را پیدا یش میکنیم. (پایان نوار ۴۲)  
شروع نوار ۴ ب

سؤال: آقای دکتر محمودی یکی دیگرا زاده اراتی که زیرنظر شما در سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران اداره می‌شدقسمت سنجش افکار و تحقیقات اجتماعی بود. خواهش میکنم بفرمایید که این دفتر دقیقاً "چکار میکرد، چه بهره برداری از نتیجه مطالعات و تحقیقات اینها میشد و آیا هیچ وقت خود سازمان رادیو تلویزیون ایران را این دفتر مورد تحقیق قرارداد که از آن نتیجه‌گیری بکند یا اصلاً" کارش این نبود؟

دکتر محمودی: این قسمت آخر را یکی دوبار انجام داد و گزارش آنرا هم برای مدیر عامل سازمان و بقیه روی نظر کارمندان نسبت بآن، نسبت بمسئل اداری، نسبت بمسئل مالی داد. شاید یکی از اولین اداراتی بود که از روزاول در سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران بوجود آمد بود، حتی وقتی من آدمد این واحدیک مسئولی داشت (آقای اسدی این کار را میکرد که بعد دکترا یش را گرفت، دکتر اسدی بود) و این واحد وجود داشت. یعنی پس مدیر عامل سازمان نسبت باین مسئله علاقمند بود و این واحد توسعه هم پیدا کرد. در تمام طول این چهارده سال یا سیزده سالی که از عمر این سازمان گذشت، تنها واحدی که زیاد تغییر شکل نداد بلکه گسترش هم پیدا کرد و کارشناسان خوبی در آن کار میکردند و مدام کار میکرد این واحد بود، و ارتباط آنهم همیشه از روزاول، من در هر سمتی که داشتم (میدانید معاون سازمان بودم ولی وظائف متعدد به آدم میدادند) همیشه با این واحد در ارتباط بودم. بهمان روشی که در دنیای غرب یا شرق مطالعات اجتماعی و سنجش افکار میشود، نظرات شان راجع به برنامه‌های رادیو، راجع به تلویزیون بطور ماهانه، سه ماه یک دفعه، سالانه بصورت دیگر، از طریق تلفن، از طریق نمونه‌گیری (که داخل جزئیات آن نمیشوم) بهمان شکل و با همان امانت انجام میشد. علیرغم مشکلاتی که بالآخره جامعه ایرانی و جوامع غیر ایرانی نسبت به پاسخگویی دارد، مشکوکند، یعنی وقتی شما این سوال را میکنید آن پاسخگو بدلا لی که فکر میکند چرا این سوال از امویشود، او کی هست، عواقب شی هست، جواب میدهد. اینها را هم میدانستیم. داخل بحث آن نمیشوم. این کار بود و خیلی هم در آخری قسمت بزرگی شده بود و حتی مقدار زیادی کار را یش "کامپیوترا یزد" شده بود، بسرعت نتایج داده میشد، اما با یاد اعتراف بکنم، بعنوان کسی که همیشه این واحد زیر نظر من کار میکرد، واقعاً نمیتوانم بگویم که چرا هیچ زمان نتایج این آمار گیری‌ها، نتایج این سنجش‌ها (شايد بدلیل اینکه حتی هیئت مدیره سازمان هم معتقد بود که مردم حرف راستشان را نمیزنند، من نمیدانم) هیچ زمان در برنامه‌های

ما ، در ساخت برنامه ، در ساعتی که برنامه باشد پخش شود ، هیچ زمان کسی به اینها توجه نمیکرد ، بلکه : اگر این جسارت را بخودم بدهم در موادری هم بدلیل اینکه فلان برنامه در دو بررسی پی در پی همیشه نمره یک در آمده و بهترین برنامه مبوده اما چون دست اندکار کاران سازمان رادیوتلویزیون فکر میکردنداشتن یک برنامه اولی است ، مثلا" ( یک اصطلاحاتی بکار برده میشد ) بازاری ساخته میشود ، ممکن بود آن برنامه ای را که در بالای لیست قرار میگیرد " صلا " بردازند از توی برنامه ها و این کار خیلی هم راحت بود . ممکن است سوال بکنید : توکه بالاخره این مسئولیت را داشتی چه عکس العملی نشان میدادی ؟ من اوائل این کار را خیلی جدی میگرفتم و حتی مسئولین این قسمت را تا حدی رساندم که درشورای برنامه و جاهای دیگر بنشینند چون کسانی هستند که بیآیند توضیح بدهند که چه هست ، منتهی در همان جلسات توسط تبرید کننده ها ، مدیریت سازمان ، معاونین سازمان ، همه ، همیشه این نتا یج مورد شک و تردید بود که چگونه نمونه گیری شده است ، آیا واقعا" مردم راست میگویند که این را میخواهند آنرا نمیخواهند . همیشه مورداش شک و تردیدها قرار میگرفت ، شاید مثلا" کاری که من میگردم میتوانستم بیکی بگویم آقا چنین فعالیتی که در سازمان و با این هزینه انجام میشود بهتر است که من دیگر با آن ارتباط نداشته باشم . خوب من ارتباط نداشتم با شما ارتباط با یک واحد دیگری پیدا میکرد . گناه من شاید این باشد ، ولی بجرات می توانم بگویم که تا آنجا که من میدانم و حقیقت هم همینست هیچ زمان این یافته ها ، راهنمای و دستورالعمل هیچ برنامه سازی ، تصمیم گیری ، در سازمان حتی نسبت به ساعت پخش برنامه قرار نگرفت . برای مثال میگوییم ، چون آما رجلویم نیست که از روی آن بگوییم اگر مردم علاقمند بودند به فیلم سینمایی که ساعت نه و نیم یا ده شب شروع میشود و میگفتند این دیر است چرا این را ساعت شش نمیگذاشد ، هیچ زمانی هیچ وقت فیلم سینمایی را کسی ساعت شش نگذشت . یعنی سازمان رادیوتلویزیون و افرادش برای خودشان تخصصی و رای آنچه را که مردم میخواهند قائل بودند . همان مسئله ای که از ابتدا گفته مشکل ما بود ( ومنهم یکی از آنها ای هستم که توی این گروه افتدام و این گناه را قبول و اعتراض میکنم ) که ما یک رسالتی داریم ، ما یک آدمهایی هستیم که باید با این ملت فرهنگ درست ، موسیقی درست ، زبان معیار فارسی ، گویندگی درست را آموخت بدیم و بگوئیم که راه این است . شما با یک چنین روحیه ای ، یک چنین فکری وقتی یک وسیله ارتباط جمعی را ، میخواهد روزنامه باشد یا رادیو ، اینطوری اداره میکنید طبیعی است که برای خودت یک رسالت و یک وظیفه و مسئولیتی قائلی که و را آن چیزی است که مردمی را که خواهان آن هستند باشد باید نظر بدهند میبینید . این منبعیت بودا زکل سیستم مملکت . انتقاد هم میخواهیم از آن بکنم . شاید در کشورهای در حال توسعه یا عقب افتاده راه اینکه چند پله یکی جلوبروندو ملت از آنجا بیک جای دیگر کشیده بشود ( که بعقیده من ثابت شده درست نیست واشکالاتی دارد ) این بود که زعمای قوم ، علاقمند ها با کمال صداقت اینجوری فکر بکنند که اگر مثلا" همانطور که یک بچه را دوای تلخی از یک مرض نجات میدهد و طبیعتا" آنرا نمیخواهد ، باشد بزرور با و

دادت‌سالم بشود و با این طرز تفکر و روش مسائل اجتماعی را حل کرد. دانسته‌یا ندانسته اینجور فکر می‌کردیم، بچه‌ای که در کلاس دوم ابتدائی می‌آید از ایشان نباید پرسید که آقا تولدت می‌خواهد حساب بخوانی یا نمی‌خواهد. این کارشناسان هستند که می‌گویند این بچه با یاد حساب بخواند، چه خوش بی‌آید، چه بدش بی‌آید. من معتقد‌نیستم که مسائل اجتماعی را باید این شکلی حل کرد، ولی حقیقت را بشمای می‌گویم که این روحیه ناظر بر افکار ما و کار ما در سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران، مثل بسیاری دیگر، با این شکل بود. یعنی ما و هیئت حاکم آدمهای هستیم که به‌مان دلیلی که آن دوای تlux را باید آن بچه بخورد، آن آپول را باید با وزد، آن حساب را باید در کلاس به او درس داد، چه بخواهد چه نخواهد، اینجور برخورد با قضایا می‌کردیم. پس طبیعتاً نمی‌توانست اینها خیلی مورد توجه قرار بگیرد، ولی همیشه در سازمان این نتایج بود و همیشه هم‌روی می‌زهمه می‌رفت. اگر هم تا خیر می‌شدگاهی موجب عصباً نیت می‌شدکه چرا فلان روز این نتایج نرسیده است، اما من بعنوان معاون سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران هیچ‌وقت ندیدم که تغییر ساعت برنامه‌ای، حذف برنامه‌ای یا اضافه کردن برنامه‌ای بر اساس این یا فته‌ها باشد.

سؤال: آیا در واحد تحقیقات اجتماعی در سالهای آخر نمونه‌هایی دیده می‌شدکه نشان بدهدیک دگرگونی در حال شکل گرفتن است؟

دکتر محمودی: بله، یعنی نه تنها در این واحد، بلکه یک برنامه‌دیگری هم در واحد برنامه‌ریزی بوجود آمد که آن می‌گفتیم آینده‌نگری، این برنامه‌بصورت یک "پروژه" خاص (که داستان مفصلی دارد) بوجود آمد برای اینکه مابداییم در ده سال، بعد از عمر بیست ساله و سائل ارتباط جمعی در جهان، این وسائل بچه صورتی در می‌آیدکه ماه در ایران از نظر ساختمان، از نظر تربیت کادر، از نظر تهیه و سفارش وسائل، کاربکنیم. یک برنامه وسیعی در سطح جهانی (که شاید فرصت بحث آن در اینجا نیست) ما اجرای کردیم با کمک کارشناسان خارجی خوب و تحقیقاتی که در تماشی کشورها نمونه‌گیری کردیم. حتی در اروپای شرقی مثلاً لهستان انتخاب شد، در آفریقا، در آسیا، در اروپای غربی، در امریکا مصاحبه‌های فراوانی با ادانشمندان این علم، با کسانی که عملاً این دستگاهها را اداره می‌کنند انجام شد ویک واحدی در سازمان رادیو تلویزیون بوجود آمد که در آن مسئولیت این طرح در دست آقای دکتر مجید تهرانیان بود و در آن شوری خود من عضویت داشتم و مدیر عامل سازمان بین‌نایت علاقمند بود. یک تحقیقات عمیقی که مدت یک سال، یک سال و نیم طول کشید، انجام دادیم که آینده وسائل ارتباط جمعی، نقش وسائل ارتباط جمعی چه خواهد بود. البته نتایجی گرفته شد، گزارش‌هایی درست شد ولی در خلال تحقیقاتی که انجام می‌شد یکی هم‌کاری بود که عجالتاً "مردم مملکت ایران مثلاً" دانشجویان، مذهبیون، بازرگانها، کارمندانی دولت، تصمیم‌گیرها (که می‌توانست جزو آن وزراء و کلا هم باشند)، با همه اینها به نمونه مصاحبه می‌شدکه اینها امروز رادیو و تلویزیون را چگونه می‌بینند، از رادیو و

تلویزیون چه انتظاری در آینده دارند و چه وظیفه‌ای می‌بینند. اینها کارهای بودکه انجام شد. توی اینها، غیرا زمان نوع شک و تردیدی که نسبت باین تحقیقات بود، نتاً یجی گرفته شدکه میتوانست راهنمای آینده ما باشد. واتفاقاً "یک مقداری تغییرات سازمانی و تکنیکالی در سازمان براساس همین بررسیها انجام شدکه شبکه اول، شبکه دوم، تشکیل گروههای تولیدی بوجود آمد. اینها اتفاقاً "نتایج این تحقیقات بودو مربوط به سنجش افکار نبود که البته باید بگوییم آن وکارشان کمتر اعتنا می‌شد. ولی در این تحقیقات یک حالت تمايلات مذهبی، یکنوع مذهب‌گرائی، هرچه ما پیش میرفتیم (در این ده دوازده ساله که اول اصل) چنین چیزی دیده نمی‌شد) ظاهر می‌شد. این گاهی بحساب این گذاشته می‌شده شاید کسانی که این تحقیقاً را می‌کنند و نوعی که این سوالات را درست می‌کنند، خودشان چنین تمايلاتی دارندکه طبیعتاً پاسخ دهنده هم در مقابل آن یک چنین عکس العملی نشان میدهد. گاهی دیده می‌شده که، برای ما افرادی که این کار را می‌کنند فرقی نکرده‌اند، این کار را در بوجود می‌آید. گاهی مثلًا "فکر می‌کردیم که این بدلیل دنبال هویت‌گشتن است که این کار را توضیح ظاهر می‌کند. چون نمی‌شذخیلی صریحاً این مسائل را زمردم سؤال کرد، یا نمیدانم بپرسند تا چه حد علاقمندید، خیلی من ندیدم که بروندیک مقدار کنکاش بیشتری در این زمینه‌ها بشود، چون بنظر نمیرسید که مسئله بزرگی است. گاهی تصور می‌شده که شاید دلیل آن رشد سریع اقتصادی است که همراهش یک مقدار عدم رضایت بوجود می‌آورد. حقوقها با اینکه اضافه می‌شود ولی نمی‌تواند کافی باشد، قیمت آپارتمان، اجاره خانه مرتبه "بالامیروند و بدلیل مسائل اقتصادی که در مالکت هست کسانی که پاسخ میدهند باما، چون مایک دستگاه بالاخره وابسته بدولت هستیم، با این نوع ابراز میخواهند یک نوع عدم رضایت خودشان را نشان بدهند و یک حالت انتقامگیری داشته باشند. چرا من این را می‌گویم، یعنی اینجور تفسیر می‌کردیم (نمی‌گوییم اینها را علناً) با ینصورت تفسیر می‌کردیم و در اختیار مقامات می‌گذاشتیم. ولی اینها در این کنار می‌آمد و گاهی راجع به آن فکر می‌کردیم) مثلًا "فکر می‌شد بواسطه آنست که اصولاً هیئت حاکمه مملکت خیلی مذهبی نبود، درست است که یکنوع شاعر مذهبی را رعایت می‌کرد، ولی دیده می‌شده بیشتر به ایرانی و ایرانی فردوسی و ایرانیت و روی این مطالب تکیه می‌شد. فکر می‌شده که چون برنامه عید نوروز دیده می‌شود که مثلًا "دعای نوروز (که حالا درست است یا غلط است) مثلًا" در تخت جمشید حتی آئین زرتشتی و آن مراسم پخش می‌شود و کلامی که از تلویزیون راجع به دعا و نیایش پخش می‌شود کلام پارسی و یک خورده بوی زرتشتی گری میدهد، حالا این های اعمدی یا سهوی بود، تصور می‌شد افرادی هستند که یک نوع تعصباً تی، شاید هم تعصب ندارند، ولی چون میدانند مملکت، رژیم، اینطور به مسائل نگاه می‌کنند برای اینکه غیر مستقیم یک انتقامی از آن بگیرند، یک انتقامی از آن بگنند، می‌گویند بدنبال در قالب افکاری با آنها اینجور تلقین بگنیم که مثلًا "مذهب که برای ما خیلی مهم است" چرا رعایت نمی‌شود، نه اینکه واقعاً "مذهبی هستم من، نه اینکه واقعاً

به شعائر مذهبی با آن صورت علاقمندم، بلکه بخاطر اینکه طرف باین مسائل توجه نمیکند من بخواهم اذیتش بکنم، اینجوراًین چهره رانشان بدhem. اینها لابلای چیزها دیده میشد، اینجوراً تعبراتی روی آن میشد که واقعاً "چه هست". ولی این یک چیزی بود که دیده نمیشد. حالا اینجا فرست نیست، منهم کارشناس این زمینه خیلی نیستم که بگویم چرا اینجوری بود و چرا اینجوری تعبر میشد و چه مسائلی بود، ولی بود، یکچنین چیزی بود.

سؤال: حالا یک چیزی را تندگفتیدواز آن گذشتید. بکار گرفتن کلمات خیلی فارسی و بازگشت به زمان زرتشت و نقل قول های از آن موقع بهنگام عیدنوروز بعوض خواندن آیاتی از قرآن (که هردوهم شایدرست نباشد) اینها بنظر شما عمدی بود یا سهوی؟

دکتر محمودی: کاملاً عمدی. نمیخواهم بگویم که چون عمدی بود کار غلطی بود. بالاخره در این کار با اینکه در این زمانها برناهه با من نبود و برناهه مساز نبود من هم انتقادی نداشت، من مورد مشورت نبودم ولی گروه برنامه، این دقیقاً روحیه هیئت حاکم بر سازمان رادیوتلویزیون و با لآخره مدیریت عمل سازمان و احتمالاً ارتباط و وابستگی شان (باید با احتمال وحدس بگویم چون به یقین نمیدانم) براین بود که بیشتر بپردازیم به ایرانی بودن. نه اینکه مثلًا "فکر بکنیم با این کارها مردم مذهبشان را عوض بکنند و زرتشتی بکنند نه، چنین فکری اصلاً" نه تنها نبود، چنین حرفي هم زده نمیشد، ولی این قشنگ جلوه میکرد، این مددده بود، این رازیبا ترمید استند. آئین نوروز را متعلق به ایران قبل از اسلام هم میدانستند و توجه با این نداشتند که بالآخره ایرانی مسلمان شده و مقداری آیات قرآن را هم آورده، بدش نیاً مده، برای اینکه این آئین را حفظ بکند مجبور شده با مذهب آنرا بآیا میزد که عربها پدرش را در نیاً ورن. اینها مثل اینکه بجایی رسیده بود که دولت مرکزی، حکومت و مردم و طبقه تحصیلکرده بجایی رسیدند که فکر میکردند ایرانی ندارد این کارها را بکنیم چون درست هم همین بود و آئین عیدنوروز یک آئین این شکلی بود، خوب چرا ما خودمان را مرتبًا "نزدیک نکنیم. مثلًا "فرض بکنید مرام اسمی که موء بدان هم سرو دیگرانند و مرام اسم مستقیماً" از تخت جمشید (که اینطور میشد آن روز) پخش بشود. این را کسی نه تنها مخالف چیزی نمیدانست بلکه حس میکردند که از پخش کردن چنین چیزی ملت خوشحال است و اینرا میشناسد. ولی این سهوی نبود، عمدی بود، یکی از تصورات این بود که میدانند خوشحال میشوند، کسانی هم که نمیدانند بگذرید اینها را بدانند. رژیم و حکومت و هیئت حاکم خودش را نسبت با این مسائل آسیب پذیر نمیدانست. یعنی حالکه فرصتی پیش آمده و چنین گروهی دیگر فکریک آدم نیست، بلکه هزاران نفر هستند که مثلًا "تلوزیون را اداره می کنند، آنها هم از این کار بدان نمیآمد و هیچ نوع "رئاکسیونی"، عکس العملی نشان نمیدهند، خوب حالکه فرصت پیش آمده است چرا استفاده از آن نشود. حالا آیا در یک اتفاقهای درستهای، یک شوراهای عالی مملکتی چنین فکرهاشی میکردند

و آن مثلا" به مدیرعامل سازمان ابلاغ میشده است که ایشان اینجوربکند، من بسیار بعیدمیدام، چنین چیزی نبوده است. ولی این خواستهای فردی و برداشتی کلی با ینصورت ترجمه میشدو عمل میشد. یعنی من تا اینقدر را بیشترنمیدام، ولی بگویم، بعنوان یکنفرتماشگر، بعنوان یک مسئول، با آنکه من این برنامه هارا نمیساختم، منهم وقتی آنها را میدیدم بدم نمیآمد، حقیقت را بگویم، که وقتی آئین باستان ایران این شکلی بوده است. البته دعای تحويل هم خوانده میشود، را شد هم از رادیو نطق میکرد، خیال نکنید، آنها را کنار نمیگذاشتند، ولی این عامل تازه هم با ینصورت داخل شد. البته یک عکس العمل های همدرمقابل آن شنیده میشده که من در جریان آنها نبودم. یعنی در بیشتر این مسائل شاید مثلًا" واحد خبر، شاید مرحوم محمود جعفریان در جریان این نوع مسائل بود و شاید روپرتو با این مسائل میشد، مثلا" ازلحاظ حوزه علمیه قم، آخوندها، یا با صلاح علماء، من نمیدام ولی در آن مجامع تلویزیون که من بودم چنین عکس العملی ما در جائی تمییدیدیم و هیچکس هم نمیرفت در آنجا بنشیند در یک شورای خاص ارزیابی بکنده که این را در مقابل آن قرار میدهیم که اینجوری باشد. نه، این همینطور پیش میآمد و انجام میشدو خوشحال بودند که این برنامه یک تنوعی پیدا کرده که بعداز ده سال که نشستیم برنامه عیدنوروز را با یک ساعت و زنگ گذاشتیم و بعد نمیدام اذان آمدو بعدهش پیام شاه آمد، خوب این یک "المان" تازه تصویری قشنگی از تخت جمشیدهم قاطیش میآید و در این حدود مسئله برگزار میشد. شاید هم بدون اینکه توجه داشته باشیم عواقب آن چیست، عکس العمل های شدیدی هم از توده ها و از ملت بر علیه آن نبود، ولی من مطمئنم که در مراجع مذهبی حتما" بوده و حتما" کسانی در جریان این مسائل یا در سازمان امنیت یا آن کسانی که بترتیبی میدانستند، قرار میگرفتند شاید ولی نمیدام، من این حُش را میدام.

خیلی متشرکم